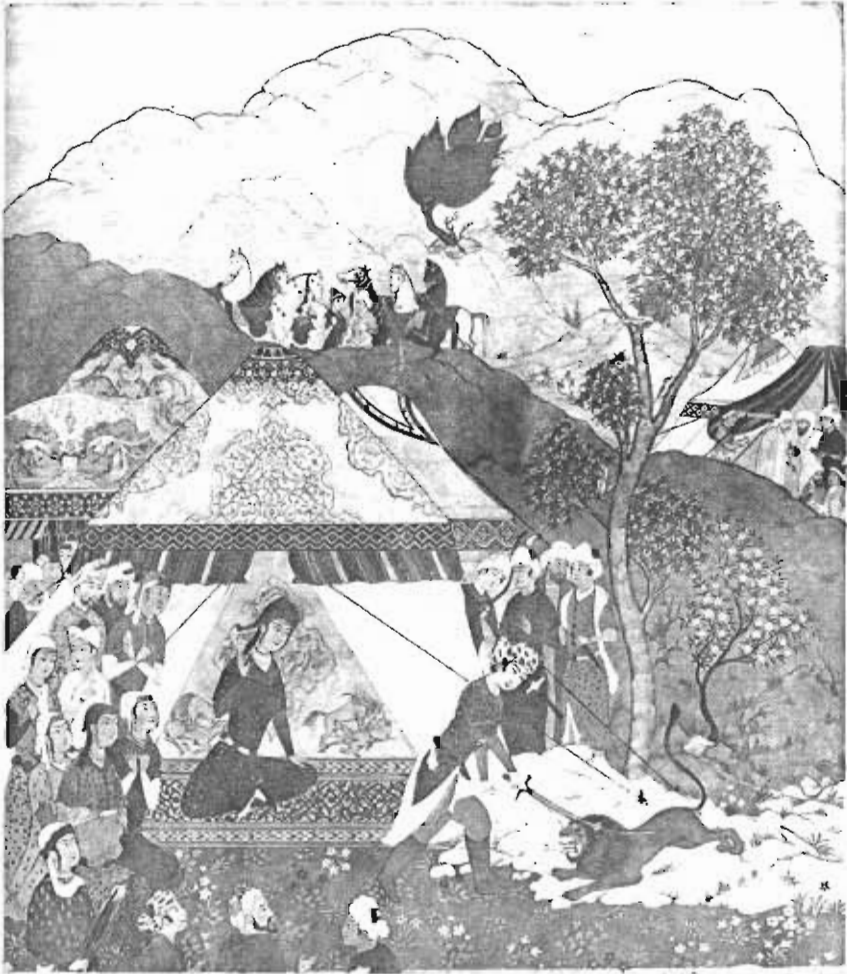


# نقش و مروره



هنر برتر از گوهر است آمدید

شماره سی و پنجم



سارنگاد : اثر استاد حسن بهرام  
تاریخ ۱۳۱۳ شمسی

# شهر و مردم

## از اشارات وزارت فرهنگ و هنر

پهريور ماه ۱۳۴۴

شماره سي و نهم - دوره جديده

در اين شماره :

- |    |   |
|----|---|
| ۲  | اساس فلسفه اقبال شاعر باستاني . . . . .             |
| ۶  | كمال الملك . . . . .                                |
| ۲۱ | آثار نبوغ و هنر ايران در قلب كشورهاي جهان . . . . . |
| ۲۵ | كاهگل و سبماي شهر ابراني . . . . .                  |
| ۳۱ | ابراهيم بوندي . . . . .                             |
| ۳۳ | تاريخچه تغييرات و تحولات . . . . .                  |
| ۳۸ | آشنائي با فنون عملي هنر سراميك . . . . .            |
| ۴۱ | كيفيت زباني در نقاشيهاي ايران . . . . .             |
| ۴۸ | شكاسي . . . . .                                     |
| ۵۲ | ما و خوانندگان . . . . .                            |

مدیر: دکتر/آ. خداینده‌لو  
سر دبیر: عنایت‌الله خجسته  
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی: خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

# اساس فلسفہ اقبال شاعر پاکستانی

چندی پیش در سالن ملی بغداد مجلسی بیاد محمد اقبال فیلسوف و شاعر نامدار پاکستانی با حضور سفیر کبار ممالک اسلامی و استادان دانشگاه دانشمندان عراقی بر دست آقای شکر علی صالح زکی وزیر آموزش و پرورش بر پا گردید . در آن مجلس آقای کوثری را بزن فرهنگی ایران بدتوت سفارت پاکستان درباره اساس فلسفه اقبال سخنرانی جالبی ایراد نمودند که در زیر بنظر خوانندگان گرامی میرسد .

جناب آقای رئیس . خانها . آقایان  
از جناب آقای رئیس جلسه و سفارت کبرای پاکستان کمال تشکر و امتنان را دارم که بس تکلیف فرمودند تا در این جلسه باشکوه درباره علامه مرحوم اقبال لاهوری سخن گویم ، روزیکه این پیشنهاد بمن شد تردید بود بعزت گرفتاری اداری و اشتغال بامر امتحانات به سخت خویش پشت پا بزنم و از اقبالی که بمن رو کرده است روبرو گردانم ولی ترا آجاکه از دیرباز در ساعات فراغت برسبیل تفنن با دیوان اقبال عشق و روزی میگردم و غبار غم و اندوه زندگی را بامچون فکر اقبال از دل میزدودم درویم آمد کفران نعمت کنم و این پیشنهاد را بپذیرم لذا با میلی اندک قدم پیش نهادم و این مهم را بپذیرفتم . این بار دو اوین اشعار و آثار اقبال را نه از روی تفنن بلکه بمنظور تحقیق و تتبع مطالعه کردم دیدم در کنار چه کتب گرانبهای عمری بوالهوسی کردم و از روی جد بدان تنگ ریتم وقتی در ژرفای دریای افکار او فرو رفتی گفتمشتر ما نماند طفلانی دیدم که در کنار دریا با سنگ ریزه بازی میکنند و از گوهرهای درون آن بسخنرانی میکنند در مقابل شما استادان معظم و سروران گرامی استادانم به خود میبالم و از بخت خویش خرسندم که پس از عمری عنایت معرفت کامل بحال عشق خویش پیدا کرده ام و از شادمانی چنانم که عاشقی در محضر اهل دل وصف معشوق کند و حدیث عشق گوید پس جا داشت پانهمه ادب و احترام در صدر مقال از جناب آقای رئیس جلسه و سفارت کبرای پاکستان اظهار امتنان کنم چهره از خواب غفلت بیدار کرده و عاشق و معشوق را بنیم نزدیکتر کردند ولی با این وجود اقرار میکنم در اینصفت کوتاه و فرستگم از اینهمه در حکم بقدر طاقت و استعداد فطری

جناب آقای رئیس . خانها . آقایان  
از جناب آقای رئیس جلسه و سفارت کبرای پاکستان کمال تشکر و امتنان را دارم که بس تکلیف فرمودند تا در این جلسه باشکوه درباره علامه مرحوم اقبال لاهوری سخن گویم ، روزیکه این پیشنهاد بمن شد تردید بود بعزت گرفتاری اداری و اشتغال بامر امتحانات به سخت خویش پشت پا بزنم و از اقبالی که بمن رو کرده است روبرو گردانم ولی ترا آجاکه از دیرباز در ساعات فراغت برسبیل تفنن با دیوان اقبال عشق و روزی میگردم و غبار غم و اندوه زندگی را بامچون فکر اقبال از دل میزدودم درویم آمد کفران نعمت کنم و این پیشنهاد را بپذیرم لذا با میلی اندک قدم پیش نهادم و این مهم را بپذیرفتم . این بار دو اوین اشعار و آثار اقبال را نه از روی تفنن بلکه بمنظور تحقیق و تتبع مطالعه کردم دیدم در کنار چه کتب گرانبهای عمری بوالهوسی کردم و از روی جد بدان تنگ ریتم وقتی در ژرفای دریای افکار او فرو رفتی گفتمشتر ما نماند طفلانی دیدم که در کنار دریا با سنگ ریزه بازی میکنند و از گوهرهای درون آن بسخنرانی میکنند در مقابل شما استادان معظم و سروران گرامی استادانم به خود میبالم و از بخت خویش خرسندم که پس از عمری عنایت معرفت کامل بحال عشق خویش پیدا کرده ام و از شادمانی چنانم که عاشقی در محضر اهل دل وصف معشوق کند و حدیث عشق گوید پس جا داشت پانهمه ادب و احترام در صدر مقال از جناب آقای رئیس جلسه و سفارت کبرای پاکستان اظهار امتنان کنم چهره از خواب غفلت بیدار کرده و عاشق و معشوق را بنیم نزدیکتر کردند ولی با این وجود اقرار میکنم در اینصفت کوتاه و فرستگم از اینهمه در حکم بقدر طاقت و استعداد فطری

جناب آقای رئیس . خانها . آقایان  
از جناب آقای رئیس جلسه و سفارت کبرای پاکستان کمال تشکر و امتنان را دارم که بس تکلیف فرمودند تا در این جلسه باشکوه درباره علامه مرحوم اقبال لاهوری سخن گویم ، روزیکه این پیشنهاد بمن شد تردید بود بعزت گرفتاری اداری و اشتغال بامر امتحانات به سخت خویش پشت پا بزنم و از اقبالی که بمن رو کرده است روبرو گردانم ولی ترا آجاکه از دیرباز در ساعات فراغت برسبیل تفنن با دیوان اقبال عشق و روزی میگردم و غبار غم و اندوه زندگی را بامچون فکر اقبال از دل میزدودم درویم آمد کفران نعمت کنم و این پیشنهاد را بپذیرم لذا با میلی اندک قدم پیش نهادم و این مهم را بپذیرفتم . این بار دو اوین اشعار و آثار اقبال را نه از روی تفنن بلکه بمنظور تحقیق و تتبع مطالعه کردم دیدم در کنار چه کتب گرانبهای عمری بوالهوسی کردم و از روی جد بدان تنگ ریتم وقتی در ژرفای دریای افکار او فرو رفتی گفتمشتر ما نماند طفلانی دیدم که در کنار دریا با سنگ ریزه بازی میکنند و از گوهرهای درون آن بسخنرانی میکنند در مقابل شما استادان معظم و سروران گرامی استادانم به خود میبالم و از بخت خویش خرسندم که پس از عمری عنایت معرفت کامل بحال عشق خویش پیدا کرده ام و از شادمانی چنانم که عاشقی در محضر اهل دل وصف معشوق کند و حدیث عشق گوید پس جا داشت پانهمه ادب و احترام در صدر مقال از جناب آقای رئیس جلسه و سفارت کبرای پاکستان اظهار امتنان کنم چهره از خواب غفلت بیدار کرده و عاشق و معشوق را بنیم نزدیکتر کردند ولی با این وجود اقرار میکنم در اینصفت کوتاه و فرستگم از اینهمه در حکم بقدر طاقت و استعداد فطری



محمد اقبال شاعر نامی پاکستان

بلی رفت اندیشه و بلندی فکر فیلسوف ما را پهنه زبان فارسی جوابگوی بود نه تنگنای قفس لهجه‌های محلی هندی . اما به‌بینیم او چه میگفت و چه میخواست .

اقبال در وجود انسان قائل بیک نوع شخصیت خاص بود که از آن تعبیر بخودی میکرد و منقاد بود باید از این موهبت الهی حداکثر استفاده بشود . حیاسیت بلند پرواز بود و به‌تنگ و ذلت تن درنداد . درحالی که میگفت :

این غلغزار جهان هیچ است هیچ

تو بر این موهوم ای نادان مبیح

معتمد بود : هستی یعنی کوشش و مجاهدت و نیستی سکوت و آرامش . بالبنکه دنیا فانی است و زودگذر باید قطع امید و آرزو نکرد همیشه درتقلا بود .

چه پرسی از کجایم چیست من

بخود پیچیدم تا زیتم من

درین دریا چو مرغ بقرارم

اگر بر خود نه‌بیم نیستم من

درکتاب اسرار و رموز با الفاظ شیرین و بیان لطیف و زیبارا - بین تعریف میکند :

مسلمان را از برادران هموطن خویش مجزا کرد تا امروز درعهد ما آثار آن تمدن مملکت پاکستان دوست و برادر ایران را بوجود آورده است .

در چنین اوضاع و احوالی علماء و دانشمندان هندی برجیح میدانند افکار و عقاید خود را با زبان شیرین فارسی بیان کنند تا زبانهای محلی هندی بخصوص در آن روزگاران که زبان فارسی در قسمت اعظم ممالک امروزی آسیا زبان رسمی محسوب بود . از طرف دیگر برای بیان معارف اسلامی و عرفان رهبر ایرانی زبان هندی رسا و توانا نبود و آن لهجه‌های محلی مجال بیان آنهمه ریزه کاری‌های فکری و هنری را نداشت .

چه بهتر است در این باره سخن کوتاه کنیم و با ذکر ایبانی چند از خود گوینده توانا از ابراز دلیل بی‌نیاز گردیم

هستم از پارسی بیگانه‌ام

مساده نو باشم تهنی بیسایه‌ام

گرچه هندی در دعوت و شکر است

طرز گفتار دری شیرین تر است

بپارسی از رفت اندیشه‌ام

در خورد با فطرت اسیدیه‌ام

بیکر هسنى را آثار خودى است  
هر چه همى پيئى زاسرار خودى است  
چون حیات عالم از رور خودى است  
پس بقدر استواری زندگى است  
باده از ضعف خودى بى بیکراس  
بیکرش منت پذیر ساغر است  
کوه چون از خود برون صحران شود  
شکوه سیخ جوشش دریا شود  
موج تا موج است در آغوش بحر  
مى کند خود را سوار دوش بحر  
شمع هم خود را بخود زنجیر کرد  
حویش را از ذره ها نمبیر کرد

مى شخصیت و خودى را از افکار مردمان شکست خورده  
و بدبخت میدانند و میفرماید :

هر که در قعر مذلت مانده است  
ناتوانى را قناعت خوانده است

در حکایت شیر و گوسفندان آنجا که از زبان گوسفند  
جهان دیده بشیران درنده میگوید :

حسحسوى عظمت و سلطوت شراست  
نگفتى از اعارت خوشتر است

ذره شو صحرا متوگر عاقلی  
تا ز نور آفتابى بر خورى

نشان میدهد گوسفند اسیر شیر ز خونخواره با این الفاظ  
مخواهد دل شیر را بکف آرد و از خونخوارى بازدارد . اینکار  
را تنگ میدارد و بهمین جهت وقتى در وصف مولای متقیان عالى  
سخن میگوید چنین آواز عقیده میکند :

در جهان نتوان اگر مردانه زیست  
هدج و مردان جان سیردن زندگى است

با جای دیگر میگوید :

مثل حیوان خوردن آسودن چه سود  
گر بخود محکم نبى بودن چه سود

اقبال مرگ با نام را بر زندگى ننگین ترجیح میدهد .

میگوید آمل و آرزو یعنی زندگى . باید آرزو کرد تا زنده  
بود . هر شکست در زندگى باید مردمانى برای توفیق باشد  
و آرزوها را باید در دل پروراند و کوشش کرد تا بد آنها رسد .

زندگى در جستجو پوشیده است  
اصل او در آرزو پوشیده است  
آرزو را در دل خود زنده دار  
ما نگرده منت خاکش تو مرار  
ما ز تخلیق مقامه زنده ایم  
از شعاع آرزو تابانده ایم

اما متوجه این نکته هست که این خودى ها خود پرستى  
سود و دنیا بصورت آدمى گرگ آدمخوار دریايد . لذا میگوید  
این خودى باعث و محبت استحکام میدهد و باید خودى را  
بهم بیزند زد و باهم آشناساخت . چون بیان شاعر وافی بمقصود  
است از توضیح صرفش میکنم و از زبان خود او میگویم :

تقله موى که نام او خودى است  
زیر خاک ما شرار زندگى است

از محبت میشود تابنده تر  
زنده تر سوزنده تر پاینده تر

باید خودى را با خودى دیگران آمیخت و هر چسا  
بهم رسیدى کامل و پیرى واقف بر خوردى خودى خود را در خودى  
او سوزان و محو کن

کیمیا پیدا کن از منت گیلی  
پوسه زن بر آستان کاملسى

شمع خود را در وجودمى بر فرور  
روم را در آتش نبریز سوز

که آتزه به سرسپردن ملای روم به شمس تبریز و محوشدن  
آن شخصیت کامل و تواناست در وجود والای شمس تبریز  
و ممکنه ملای روم و شمس تبریز و طرز برخورد و فبای خودى  
ملا در خوردى شمس بدین الفاظ شیرین بیان میکند :

بیر تبریزی از ارشاد کمال  
جست راه مکتب ملا حسلال

گفت این غوغا و قیل و قال چیست  
این قیاس و وهم و استدلال چیست

مولوی فرمود نادان لب بدست  
 بر مفاصل خردمندان محنت  
 یای خویش از مکتب بیرون گذار  
 قیل و قال است این ترابوی جا کار  
 سوز نس از گنجه ملا فزود  
 آتشی از جان تریزی گنود  
 بر زمین برق نگاه او فساد  
 خاک از سوز دماو نعلنراد  
 آتش دل خرمن ادراک سوخت  
 دفتر آن فلسفی را پاک سوخت  
 مولوی بیگانه از انبجار عشق  
 ناشناس نغمه‌های ساز عشق  
 گشت این آتش چنان افروختی  
 دفتر از بساب حکمت سوختی  
 گفت شیخ ای مسلم زشت‌اردار  
 ذوق و حال است این ترابوی چه کار  
 این خودیها وقتی درهم آمیخت  
 وبا معجون مهر و محبت  
 استحکام پذیرفت همه باید منتقل شود بخودی سرور کائنات  
 و اشراف مخلوقات پیمبر اکرم محمد (ص) رسول خداست که  
 نقطه پرگار هستی است . در اینجاست که دم از وحدت اسلام  
 میزند و امتیازات قرآنی و علی را کنار میگذارد و در وصف  
 رسول خدا میگوید :

امتیازات نسب را پاک سوخت

آتش او این حس و خاشاک سوخت

و معتقد است ممالک اسلامی باید اختلاف نظر را کنار گذاشته  
 و در تحت پرچم اسلام و تفاسات قرآن بسوی ترقی و تعالی  
 سست بروند . از تقلید ممالک اروپائی بپرهیزند و با شهر اسلام  
 : آتش خویش در آسمان تبسم بدجولان درآیند . همه مسلمانان  
 جهان را به برابری و برابری میخواند و میگوید :

از حجاز و چین و ایران ما

ششم پند شیخ خدایم ما

این خودی که وصف آن گفته شد اساس فلسفه و حکیمه  
 شده است که در هر مورد و در هر مسئله این رنگ اصلی و اساسی  
 را حفظ کرده است . وقتی مسائل سیاسی و اجتماعی را پیش

میکنند این شخصیت در دل گشتهای او خودنمایی میکند .  
 در کتاب جاوید نامه که مانند دانه بجزویا ساحت افلاک میبرد  
 و از زبان ملائکه سخن میگوید این شخصیت را اساس گنبار  
 خویش فرار میدهد . هر کجا از زبان حیوانات برای تشبه پند  
 قصه می‌سازد و حکایتی آغاز میکند برای اظهار این عقیده  
 و اثبات این خودی است .

در ارمغان حجاز با دویستی‌های دلنشین ، با کلامی لطیف  
 و جانسوز همین شخصیت را توجیه و تفسیر میکند که بعلمت کمی  
 فرصتی که با اینجانب داده شده است از ذکر این مسائل خودداری  
 میکنم ولی برای آنکه این مقال با اختصار که دارد جامع باشد  
 گوئیم شاعر و فیلسوف توانای ما با ادبیات فارسی آشنائی کامل  
 داشت ، در طرز گفتار و سبک شعر رو به حلال‌الدین خراسانی  
 معروف به بلای روم را تقلید میکرد و در تمام آثار خود از او  
 با احترام یاد کرده و بنامهای مختلف ملا جلال ، مرشد کامل ،  
 پیروز و عنایین دیگر مطالبی از او ذکر میکند . دیوان اشعار  
 اغلب از شعرا و عرفای ایران را دیده است و با افکار آنان  
 آشنائی کامل دارد . روی تعصب مسلمانان بکلیه ممالک اسلامی  
 مهر میوزد و آنها را ارشاد میکند . در یک رباعی لطیف چنین  
 میگوید :

گهی سمر عراقی را بخوانم

گهی جامی زند آتش بجانم

مدائیم گر چه آهنگ عرب را

شریک نغمه‌های ساربانم

از تألیفات او که بدو زبان فارسی و اردوست صرف نظر  
 میکنیم فقط در شرح حال او میگوئیم که فیلسوف شهیر پاکستان  
 در سال ۱۸۷۷ در یکی از شهرهای پنجاب دنیا آمد . در هندوستان  
 و انگلستان تحصیل کرد و در سال ۱۹۳۸ جهان فانی را وداع  
 گفت و شاید این دویستی را هم در اواخر برای مدعیانی چون  
 حقیر که ادعای آشنائی با او داریم سروده باشد .

خورخه خویش درستم از این خاک

همه گفتند با ما آشنا بود

ولیکن کی دانست این صاف

حداکث و با که گفت و از کجا بود

# کمال الملک

سید محمدعلی جمالزاده

ما ایرانیان عموماً معتقدیم که در این قرن اخیر کمال الملک بزرگترین نقاش ایران بوده است. در اینجورست پس چرا از اثری درموزه‌های بزرگ دنیا دیده نمی‌شود (و اگر باشد راقم این سطور حیرت‌نازده) مطلب دیگری است که فعلاً از موضوع این مقاله بیرون است، اما در مقاله دیگری که اخیراً در شماره ماه تیر ۱۳۶۳ از مجله «سخن» به طبع رسیده اصلاً بدان اشاره‌ای رفته است.

من شخصاً سه تن از شاگردان کمال الملک و یک نفر از دوستان بسیار حمیمه و با ایمان و با اعتقاد کمال الملک را در طی این سی چهار سال اخیر شناختم و باشناسی با آنها مشغول بوده‌ام و از قضا دو نفر از آنها امروز دیگر از مرگ زندگان نیستند و شاید در عالمی که آنرا عالم بقا خواننداند و از کجا که عالم زندگی واقعی جاودانی نباشد با استاد معظم و واقعاً محترم خود معاشر و محشور نباشند.

این چهارتن مرد عزیز را در اینجا در ابتدا نام می‌برم و بعد درباره هر یک از آنها مجملاتی مطالبی به عرض میرسانم: دکتر قاسم غنی، اسکندر، حبیب‌الله انهری، حسنعلی وزیر.

مرحوم دکتر قاسم غنی مشهورتر از آنست که محتاج به معرفی باشد، ارادت حالصانه و افرو به کمال الملک داشت و موقعی که چهل سالی بیش ازین بیرن آمد راقم این سطور مجله «علم و هنر» را در آن شهر بچاپ میرسانید از ایشان خواهش نمودم که مقاله‌ای درباره کمال الملک تهیه فرمایند که در «علم و هنر» درج شود و «ترجمه حال رجال ایران» بچاپ برسد. بدبختانه این سلسله مقالات که با ترجمه حال شادروان میرزا محمدخان قزوینی (بقلم خود ایشان) در شماره مرداد و بهمن ۱۳۰۶ هجری شمسی آغاز گردید بجهانی که ذکر آن در اینجا مناسبتی ندارد دنباله پیدا نکرد و آن مقاله یعنی مقاله دکتر غنی همچنان بچاپ نرسیده باقی مانده است و ان شاء الله بعدها برای درج در مجله «هنر و مردم» ارسال خدمت خواهد داشت.

نفر دوم از اشخاص چهارگانه‌ای که بدانها اشاره‌ای رفت اسکندر نام از شاگردان کمال الملک بود که در موقع جنگ عمومی اول از راه روسیه و سوئد به برلین آمد تا در نزد اساتید بزرگ نقاشی و با کارکردن درموزه‌ها فن خود را کاملتر سازد. جوان بسیار محبوب و خوش صورت و خوش صحبت و خوش معاشرتی بود و سه‌تاری هم میزد و ارقیاز معلوم پدرش هم بشکل نقاشی مشغول بوده است. پس از پایان جنگ یعنی در سال ۱۹۱۸ میلادی به پاریس رفت و مدتی درموزه لوور از روی پرده‌های نقاشی بزرگ و بخصوص رامبراند (که کمال الملک نیز باو اعتقاد خاصی داشت) کار کرد و گویا بعضی از کارهایش نفروش هم میرفت ولی سرانجام عده‌ای ارحم‌وطنان که برای احقاق حقوق ایران در مجلس عقد صلح و رسای فرانسه آمده بودند و از آن جمله مرحوم حسنقلی خان نواب که سمت وزیر مختاری ایران را در برلین داشت و شاهزاده نمرالدوله پسر شاهزاده فرمانفرما و مشاور الممالک انصاری قرار گذاشتند که از عهده مخارج اسکندر برآیند تا بتواند در پاریس در نزد یک نفر استاد بنام کارناید و هنرنقاشی خود را کاملتر سازد. افسوس که این تعهد مانند بسیاری از تعهدهای رجال ما ادامه‌ای پیدا نکرد و باز اسکندر برای استمداد





قایچه صورت استاد کمال الملک

از مرحوم نواب به برلن آمد و باز من توانستم از لذت صحبت او برخوردار گردم . چیزی که هست فهمیدم که پیوند زنان و عهد پاره‌ای از مردان و علی‌الخصوص مردان سیاسی را اساس استواری نیست و با یأس هر چه تماشای پاریس برگشت و بعدها که مسافرتی به پاریس کردم و در صدد ملاقات با او بر آمدم معلوم شد در نزد يك عکاس مشهوری در محله معروف مون‌مارتر کار میکند و چون در فن رتوشه مهارت داشت و وجودش برای آن عکاس مفتم بود و مزدی که جواب حرایع او را بدهد پای میداد .

اسکندر دیگر با ایران برگشت و بموجب تحقیقاتی که بعدها بعمل آمد معلوم شد با غلامعلی شیبانی (از جمله سی نفر دانشجویی که در اوایل مشروطیت از طرف دولت پسرانگستان فرستاده شدند) که تحصیل علم شیمی در فرانسه کرد و مقامی پیدا نمود و در يك کارخانه شیبانی کار میکرد و زن و بچه پیدا کرده بود. آشنائی پیدا کرده است و او هم دارای زن و بچه شده و خود مستقلاً به عکاسی مشغول گردیده است .

اسکندر از ارادتمندان پرو باقر ص استاد خود کمال الملک بود و داستانهای زیادی درباره او حکایت میکرد که مناسفانه چون بادداشت نکرده‌ام از خاطر محو شده است . امروز دیگر هیچ نمیدانم که اسکندر زنده است یا مرده ولی حدس میزنم که بمالمنی رفته باشد که در آنجا دیگر غم و غصه سرگردانی و بی‌سامانی در میان نباشد . مرد بسیار پاک و محبوب و با ذوق و هنرمند و هنردوستی بود از خداوند، برایش طلبه‌آمزش میکنم .

حالا که نام غلامعلی شیبانی بمیان آمد چه عیبی دارد که چند کلمه‌ای نیز درباره او در اینجا بیآوریم بخصوص که او هم در کار خود یعنی علم شیمی به مقام هنرمندی رسیده بود . وی از خانواده تهیست و فقیری بود و پدر نداشت و روزی که در طهران جوانان را در مدرسه دارالفنون

برای انتخاب سی نفر دانشجو از طرف دولت بفرنگستان امتحان میکردند. غلامعلی نیسانی بابک حجت کیوی پاره حاضر شد که انگشتری با اژسوراخ آن بیرون افتاده بود و بدبختانه زخم کجایی هم تا پستی او را گرفته بود. اما شاگرد اول شد و امتحانی که داد از امتحان آن بیست و نه نفر زنده دیگر برتر بود و لهذا نتوانستند و نتوانست او را از تحصیل محروم بدارند. او را برراند فرستادند و بعدها در فرنگستان معامله پرداخت و شیمی تحصیل کرد و مقام بندی رسید و در یکی از کارخانجات بزرگ شیمی و دو سازی استخدام شد و محترم و معزز گردید ولی پایش آمدن جنگ عمومی اول و ناسامانی امور کارخانه‌ای که در آنجا کار میکرد بسته شد و وقتی من او را دیدم موقعی بود که بنعت علی‌خان نیل از ایرانیانی که بعداً مقیم امریکا گردیدند و سمت مثنی‌گری در فرنگستان پایان جنگ به برلن آمده بود و در حقیقت خدمتگزار از پایش بود. نیل مرد بی‌کوری بود و با او میلاد رفتن میکرد معذرت روزی از آن جوان پرسیدم که تو در فرانسه برای خود مقام و شهرتی پیدا کرده بودی و از قراری که مسوع گردید در زمینه شیمی و دو سازی کشفیانی داری چرا حاضر شده‌ای که نوکر دیگران باشی و نان آنها را بخوری. گفت فلاشی فاعده روزگار همیشه بر همین عنوان بوده است. این اشخاص در گهواره طلا دنیا آمده‌اند و در نابوت طلا بخت خواهند رفت و ماسکه از همه چیز محروم و تهی‌ستیم خواهی خواهی باید بریزد خوار خوان نام آنها بشیم و از صدقه سر آنها لقمه نانی بخوریم تا از گرسنگی نمیریم و شاید درین ضمن بخت و طالع یار باشد و کاری هم انجام ندهیم.

امروز دیگر سالن دراز است که با همه تحقیق و تجسس از او هم خبری ندارم و باز نمیدانم زنده است یا مرده و با احتمال قوی او نیز دیگر نباید از مرگ زندگان باشد. مرد دانشمند و بلند نظر و فهمیدای بود وجه زنده باشد وجه مرده برای او احترام قائم و او را دوست میدارم و محترم میشمارم و برایش طلب مغفرت مینمایم.

نفر سوم حسعلی وزیر بود. با او در زون آشنائی پیدا کردم. اکنون سی سالی از آن تاریخ میگذرد. او نیز از شاگردان کمال‌الملک بود و از طرف دولت بخارج فرستاده شده بود تا فن خود را یعنی نقاشی را تکمیل نماید. در مراجعت از امریکا و پاریس در زون افتخار و مسرت آشنائی با او حاصل گردید. در منزل ما در اطاق کتابخانه من که اطاق محفزی بود منزل کرد. این همان اطاقی بود که شادروان صادق هدایت هم در مسافرت آخرین خود در راه پاریس بعدها یکی دو شب در آنجا می‌خوابید. وزیر مرد درویش و وارسته و پاکبازی بود و چه چیزها که از او ندیدم و چه چیزها که از او نیاموختیم. هیچ فراموش نمیکند که شبی در کنار دریاچه لمان در نزدیکی باغ وسیع عمومی بسیار مصفاائی که «بازک مون زوپو» (یعنی باغ عمومی آسایش من) نام دارد گردش میکردیم. نور چراغها و ستاره‌ها از دور لایلای درختهای کهن و تناور باغ افتاده بود و باد وقتی شاخه‌های کلان را می‌سروصدان نکان میداد و مرغها را با آرامی میرقصانید منظره بسیار دلپذیر و زیبایی بوجود می‌آمد که روحانیت داشت و حال مخصوصی که با عبادت بی‌شایع نبود در انسان تولید میکرد. وزیر ناگهان مثل اینکه خواش برده باشد و مرا و همه چیز را فراموش کرده باشد مات و متعجب بایستاد و نگاه را آن منظره آسایش بخش دوخت و خاموش و بی‌حرکت چنانکه گفتمی دارد نماز میخواند بتماشای عمق آن عوالم مشغول گردید و ناگاه شنیدم که بسا بکدنیا روحانیت و صفای باطن دارد کلمه به کلمه این بیت را زمزمه میکند:

«نیست از دایره یک نقطه بیرون از کم و بیش»

«که من این را ز کرامات خدا می‌بینم»

اولین بار بود که این بیت عجیب حافظ بگویم و غیر رسید. تأثیر عجیبی در وجود من باقی گذاشت چنانکه از آن پس که چندبار ده سال گذشته است هر وقت در مقابل مناظر طبیعت آن عوالم که گمان میکنم همان عالم خالص عرفانی خودمان باشد برایم دست میدهد خواهی نخواهی قیافه و زبیری در مقابل نظر و فکر من مجسم و همین بیت حافظ بر زبان جاری میگردد. موقعی بود که ولیمه یعنی شاهزاده کونی ما در سوس مشغول تحصیل بود. آرزوی



منظره میدان کربلای معلی - اثر کمال الملک - موزه سلطنتی

وزیری این بود که تمویری از ایشان کشیده برای قدیم به پیشگاه پدر بزرگوار ولیمید بطهران برسد. این کار مقدماتی داشت و محتاج بمکاتبه باطهران و دفتر مخصوص بود و دو هفته ای طول کشید و متأسفانه سرانجام بجائی هم نرسید.

در خاطر دارم مدام گوش بزنگ بودم که یا با تلفن باو خبر بدهند که اجازه صادر گردیده است و یا آنکه فراش پست در خانه را بزند و اجازه را برایش بیاورد. روزی که زن من و خواهرش برای خرید آب و نان ارخانه بیرون رفته بودند و وزیر با همان لباس خواب در اطاقش مشغول کار بود که ناگهان زنگ در خانه بصدا درمآید. با پای برهنه از اطاقش بیرون جسته در را باز میکند و چون کسی را نمی بیند خیال میکند دبر در را باز کرده و فراش پستخانه رفته است. لهذا از خانه بیرون میدود و فریاد میزند کی بود، کی بود، آیا کاغذ آورده بودید.

کسی جواب نمیدهد ولی یاد هم در آوارتمان را بی روی رفیق عزیز ما می بیند و او با همان وضع و آن پیراهن سفید دراز عربی و سروپای برهنه روی بلکان در خارج میماند. بسیار در اسیمه میگردد و کار بجاهای نازک میکشد و بچه ها که در آن ساعت از دستائی که چسبیده بمنزل ما بود بیرون آمده بودند خریدار میشوند و الم شگهای بر پا میگردد که از نقل تمام داستان آن در بنحی معدرت میطلبیم.

همیشه من و زهر را دعوت میشدیم که در ایران بدین او برویم. یکی دو سال بعد که بطهران مسافرت نمودیم سرانقش را در کابل دره دادند. باید از مجرای رودخانه نریند از روی

سگها و آب یا حس و خیز خود را بدانجا رسانید . رسانیدیم . حیضهای برپا کرده بود و مشغول نقاشی بود و از همان کلابدره برده‌ای میکشید . دختر خوش صورتی از اهالی امامزاده قاسم (افسوس که کجلی مقداری از موههای سرش را برده بود) کمرخمشش را بسته بود . بدستور استاد رفت از بازار امامزاده قاسم برایمان جلو کباب و خربزه و سنگجبین آورد ولی افسوس که هجوم زنبور هرگاه شیرین را لذت مینماید . از زنبور گذشته معنوم شد مازهای زیادی هم انیس و موسس رفیق ما شده‌اند . دیدار باختمار برگذار شد و دفعه دیگری که خدمتش رسیدیم تهر دیگی میدان تجریش درختانه‌ای بود که اجاره کرده بود . در آنجا برده‌ای را بما نشان داد که بیاد سوئیس و ساحل دریایچه لمان از او بجهت عزیز کشیده بود و رو به طرفه چنگی بدل نمیزد . نظر دوستان را در نهایت سادگی و نباشت پذیرفت و پس از آن مجلس و آن ساعت دیگر او را نهدیدیم . او هم رفت و ما هم مریوم و خدا او را و امثال او را بیامرز که راستی درویش و هترمند بود .

نفر چهارم جوانی بود که برای تحصیل به برلن آمده بود . حبیب‌الله ابهری نام داشت و نیز از شاگردان کمال‌الملک بود و پس از پایان تحصیلات خود بایران مراجعت نمود و در آنجا در عین جوانی و ناکامی برحمت ایزدی پیوست . خداوند او را بیامرزد . در برلن با خانواده یک نفر تاجر ایرانی از اهالی تبریز موسوم به عبدالقزلباش که مرد رند و زنده‌دلی بود و مدتی معارفه کفش فروشی داشت آشنائی پیدا کرده بود و پرده‌ای (پورتره) از همسر او که خانمی فرانسوی بود کشیده بود که مهارت او را در این فن نشان میداد .

روزی از او خواهش نمودیم که مقاله‌ای در خصوص استاد خود کمال‌الملک بنویسد تا در مجله «علم و هنر» بجاپ برسانم . مقاله را نوشت ولی چون مجله دولت مستعجل گردید آن مقاله همچنان چاپ نشده موجود است که اکنون ارسال میدارد تا در صورتی که مقتضی دانستند در مجله «هر و مردم» مندرج دارند .

اینک مقاله حبیب‌الله ابهری درباره استاد کمال‌الملک که در برلن در ماه اوت ۱۹۲۸ نوشته شده است و ما بدون کمترین تصرفی در اینجا نقل مینمائیم :

### کمال‌الملک

« جناب آقای میرزا محسنخان غفاری کمال‌الملک نقاش مشهور ایران در حدود سنه ۱۲۷۰ هجری در کاشان متولد و امروز از ریاست کل صنایع مستظرفه ایران کناره‌جوئی کرده در یکی از شهرهای خراسان در حدود سن هشتادسالگی در ملک محقر شخصی خود متزوی زندگی میکند . در کمال‌الملک میرزا رضاخان نام غفاری از اهل کاشان بود که ایشان هم تانندازه‌ای از صنعت نقاشی بی‌بهره نبودند و چون اولاد خود را در این فن مستعد دید بتشویق و ترغیبش کوشید و چون معلم صحیحی در آنجا پیدا نمیشد ایشانرا بپنهران نزد آقای مزین الدوله نقاشی معروف فرستاد که تحصیلات نقاشی خود را کامل نماید . آقای مزین الدوله که هنوز در حدود ۱۱۰ سالگی حیات دارد و در آن زمان اولین نقاش ایرانی بودند و شاهکارهای نفیسی از خود بیادگار گذاشته‌اند عن جمله یکی از نابالوهای ایشان تابلویی است که عکس هیوه‌جات را از روی طبیعت ساخته در مدرسه کمال‌الملک حاضر و موجود است .

ناصرالدین‌شاه چون میل مغربی بنقاشی داشت و اغلب خودش نیز نقاشی میکشید مزین الدوله را برای معلمی نقاشی ایران ماروپا فرستاد . مزین الدوله چون از اروپا برگشت شاد او را نقاشی دربار خود کرده و در ضمن هم در مدرسه دارالفنون معلم فرانسه و نقاشی برد . من جمله کمال‌الملک و عدد دیگر هم از شاگردان او بودند . کمال‌الملک چون در میان رفقای خود از همه مستعدتر و با ذوق‌تر بود در مدت قلیلی ترقیات فوق‌العاده نمود . مزین الدوله از این ذوق و استعداد سرشار شاگرد خود شاد و اغلب تعریف او را نزد شاه میکرد و شاه نیز او را اغلب تشویق مینموده است .

باری در همین اوقات بود که توقعهای بیجای اعیان و متمولین مملکت فکر این نقاش جوان جوان فکر را دائم بواسطه رجوعات خود در فشار میگذاشت و هر کس میل داشت که کمال‌الملک عکس او را بسازد و گاهی که از شدت گرفتاری امتناع میوزید شاه را واسطه میکردند و نمیگذاشتند بپس خود باشد آنچه که در فکر دارد بروی تابلو بیاورد. در این اوان بود که شاه مامدن کمال‌الملک را بیش از این در ایران صلاح ندانسته و کم‌کم وسایل سفر او را ماروفا برای تکمیل امن صنعت عهده‌بیکرد.

نقاشیهای کمال‌الملک قبل از سفر بفرنگستان هم بسیار جالب دقت و میتوان گفت از نقادیهایی پس از سفر فرنگستان عقب نمیمانند. البته نباید مکرر شد که سفر کمال‌الملک بفرنگستان بطریق اطلاع او افزود و او را فوق‌العاده ترقی داد و با طرز فرنگی آشنا ساخت.

سرگذشت کمال‌الملک در اروپا یعنی تحمیلات نقاشی او در آکادمی نقاشی پاریس و ره ز کارهایی که کرده و تابلوهایی که ساخته خود من تاریخچه مخصوصی دارد که در این مختصر نمیشود شرح داد.

در سن ۳۰ یا ۳۵ سالگی در طهران روزنامه‌ای بنام «شرف» ماهی یکمهر منتشر میشد که در صفحه اول عکس مناهیر دنیا یا ایران را با قلم ساخته و در سه صفحه دیگر شرح حال و تاریخچه زندگی آنها را با خط و عبارت بسیار مختار میساخت. من جمله یکی از نمردهای این روزنامه عکس کمال‌الملک را ساخته و تاریخ و شرح زندگانی او را بیش و بدان سفر فرنگ با تمام جزئیات نوشته‌است. نتایج و درجات و مدارجی درجه اولی را که از ناصرالدین شاه و خلعتهایی که در نتیجه ساختن تابلوهایی عالی باو داده شده و درجات ترقی و تابلوهایی او را یکی یکی شرح داده‌است. کمال‌الملک از تابلوهایی زیادی که در اروپا با وجه از روی طبع و وجه از روی کار نشان بزرگ دنیا ساخته شده و زیادی را همراه خود بایران آورده است و چنانکه دیده میشود عده زیادی از تابلوهایی کمال‌الملک صورت‌های اعیان و رجال مملکت است و اشخاصی که تابلوهایی صورت عضدالملک و سردار احمد و حکیم‌الملک و آقا سید نصرالله سادات اخوی را دیده‌اند میدانند که این قلم چه اجبازی کرده است. اگر این تابلوها در توی قاب نبود و باسم تابلو بدبوارهای مدرسه مسایع مستظرفه آویخته نبود و بالاخره در نقطه دیگری بود و کسی هم بدون سابقه از در داخل شده و باین تابلوها بر میخورد بدون شک سلام کرده و منتظر شنیدن جواب سلام می‌ایستاد. کمال‌الملک مکرر اتفاق افتاده است بعضی اشخاص این تابلوها را درو حلقه اول با طبیعت اشتباه کرده‌اند. معذک کمال‌الملک گاهی از اوقات که فرستی یافته غیر از تصویر اشخاص تابلوهایی با معنی و اخلاقی ساخته است چنانکه در سفر عربستان و بغدادی که کرده تابلوهایی معروف بتابلوهایی بنمادیها ساخته که موضوعش اینست:

«دختر وجهیهای با مادرش برای فهمیدن طالع خود نزد یکی از یهودیهایی بغداد آمده‌اند. فالگیر با رفیقش در اطاق خود در روی گاشمی نشسته و جمدهای در میان گرفته‌اند. دست رحمان لای کتاب قال و با خنده مشغول شرح دادن طالع دختر است. دختر که قدری هم بزرگ کرده است یا چادر بیچه را بالا زده و دو دستش را روی یکدیگر روی زانوی خود گذارده و از شنیدن طالع خوش خود تبسم میکند. در یکطرف اطاق قلبان رحمان و منندلی چوبی است و در طرف دیگر رختخواب رحمان است که باو تکیه داده است.»

انصافاً بقدری این «جاس گرم» و با مزه و اشخاص با حالت هستند که گویا انسان صدای حرفشان را میشوند. بیننده بزودی ملاحظت خیانت این نوع متقلب میشود که حتی خودشان هم ملاحظت خرافات کار خود بوده وانی این راه را وسیله‌ای برای جیب‌بری روشنفروانی خود قرار داده‌اند.

من جمله از تابلوهایی که در بغداد ساخته است تابلوهایی بزرگ معروف است که هر چه در باب آن تعریف شود کم است. کمال‌الملک هر کاری را امتحان داده است مثلاً عکس پیش‌بخت خود را در فرانس ساخته که گویا پیش از نیست و هیچ دقیقه طول نکشیده است در صورتیکه در نهایت



فالتگیران بغدادی - اثر  
کمال الملک - مجلس  
شورای ملی

شبهات با طبیعت وصحت طرح و تشنگ میباشد که اگر همین تابلو را يك نقاش متوسط میساخت مجبور بمصرف کردن دو هفته وقت بود. در عوض تابلویی هم ساخته است که شش سال بر سر او کار کرده است.

حال تصور نشود که آهسته کار کرده است بلکه اساساً تابلو بر کار ویرزمت بوده است اکنون مقتضی است قدری در اطراف این تابلو که بقیه اهل فن بهترین و عالیترین شاهکار این نقاش است و بلکه اعجاز و قدرت قلم این ساحر نقش را نشان میدهد. قدری صحبت شود که تا بعضی از هموطنان بی اطلاع از خلقت عجیب و مهمی که پنجه با استعداد یک نفر نقاش ایرانی او را پروراند مسوق شده و در هر موقع افتخار کنند.

تابلوی مزبور نقش موزة برلیان است که يك متر در يك متر و ربع بیش نبوده و اکنون در طهران ضبط موزة ایران است. این تابلو که بنا بر درخواست ناصرالدین شاه در حدود چهل سال قبل ساخته شده است گویا سابقاً در مدرسه نقاشی بوده ولی بعدها بواسطه اهمیت فوق العاده ای که داشته بموزة دولتی نقل شده است. موزة برلیان که اغلب عکس در کارت پستالهای ایران دیده میشود عبارت از طالار بسیار بزرگی است که سقف و چهار دیوار آن آینه کاری و در جزها و سقف اطاق آینه های قدیمی بزرگ کار گذاشته و در اطراف آن چراغهای الکتریک نصب شده است. سقف اطاق سه چهل چراغ بزرگ که هر کدام صد شاخه و در روی هر کاسه لاله عکس رنگی ناصرالدین شاه منقوش است آویخته شده است. در یک طرف اطاق تخت طازوس و کمره جواهر و شمعدانهای بر قیمت طلا میباشد. در دو طرف اطاق هم درهای بزرگی است که باغ باز شده و در جلوی آنها در اطاق پرده های تور آویخته شده است.

آقای کمال الملک عکس این طالار را از روی طبیعت در حالیکه ناصرالدین شاه نزدیک تخت طاوس روی صندلی نشسته و شمیرش را بروی زانوی خود گذارده ساخته است. باید دانست که یکی از کارهای مشکل نقاشی ساختن بلور و آئینه و شیشه جات و آب میباشد چون این چیزها از خود رنگی ندارند و ساختن شبیهی بیرنگ بتوسط رنگ کار مشکلی است و رنگ اینها انکاسات رنگ اشیائی است که در اطرافشان میباشد. حال نقاش باید برای محصم کردن و ساختن مثلاً يك کاسه لاله خیلی مهارت بخرج بدهد که او را برنگ بلور و مثل طبیعت بسازد. حال از يك کاسه لاله گذشته کمال الملک عکس سه چهل چراغی که هر کدام صد شاخه دارد و در روی هر کاسه ای هم عکس ناصرالدین شاه میباشد ساخته است. کاش همین سه چهل چراغ کار را تمام

میکرد این سه چهل چراغ عکستان در آینه‌های بزرگ روبرو که در دیوار کار گذاشته‌اند افتاده و چون باز در طرف دیگر طالار آینه‌های میسند باز دوبرقه عکس این چراغها در آینه‌های دیگر منعکس شده است و خلاصه اینکه تا چشم کار میکند انسان چهارچراغ می‌بیند که همه آنها در کمال وضوح مثل طبیعت در روی تابلو ساخته شده است. گذشته از این تمام اینها وزمین اطاق و عکس ناصرالدین‌شاه و بالاخره تمام طالار و آنچه که در او هست در سقف که از آینه است منعکس شده و ساخته شده است. آقای کمال‌الملک عکس خود را هم که در یکی از آینه‌ها منعکس شده و مشغول ساختن تابلوی این طالار است در توی همین تابلو ساخته است. عکس ناصرالدین‌شاه و تخت طاوس و کمره جواهر که در آینه‌ها منعکس شده‌اند همه ساخته شده و آینه‌های مثک و سریع کوچک و بزرگ که بجانیه‌های دیوارها و سقف دورتادور نصب شده بعضی‌ها در حال درخشیدن و بعضی‌ها تاریکتر همه ساخته شده است. بازی کمال‌الملک تابلویی ساخته که دست ایرانی هرگز بهتر از او نتواند ساخت.

اگر کسی عشق نقاشی داشته باشد نه مثل مردم عامی که تابلوی صحرائی کربلا یا روز محشر را بسد قسم این تابلوها ترجیح میدهند و در جلوی این تابلو بایستند و بکنه و نکات آن بی‌ببرد مدحوش میشود. گذشته از اینکه این تابلو قدرت قلم این آرتیست را میرساند منتهای صبر و حوصله‌اش را که طبیعت به کمترین خطا میکند مبرساند. چنانکه اشاره شد در این تابلو خیلی تند کار کرده‌اند ولی با بودن کوره‌ها آینه کوچک و بزرگ و امکانات خسته‌کننده آنها و عکس شاه و فرش زمین و طالار و صندلیهای مخمل و پرده‌های تور و غیره و غیره کمتر از این مدت نمیشد تمام شود و بنظر بعضیها حتی این تابلو در مدت شش سال خیلی زود ساخته شده است. متأسفانه این تابلو و تابلوهای دیگر چون بی‌پولی و بی‌ملاکگی اجازه نمیدهد که در مطایع مهم دنیا بشکل باسجه و کارت پستالهای رنگی و غیره رنگی چاپ شده میان مردم و ممالک دنیا منتشر شود این است که در همان موزه و مدرسه صایع مستظرفه ایران مدفون و حتی شاید در دیوار چندین ساله هم از پشت آنها گرفته نشده است. کمال‌الملک گاهی از اوقات که بر سر کار می‌نشت و دست کار میشد بکوفتی بر میخواست که هوا تاریک شده بود و حتی ناهار خود را هم فراموش میکرد.

در ۱۷ سال قبل دولت ایران در خیال تأسیس مدرسه صنایع مستظرفه افتاد و کمال‌الملک را برای ریاست آن مدرسه و کلیه صنایع مستظرفه ایران معین کرد و محل مدرسه مزبور را جنب خیابان نگارستان در خیابانی که امروز موسوم به خیابان کمال‌الملک است قرار داد. مدرسه صنایع مستظرفه عبارت از باغ بسیار بزرگی است که در یکی از آنها عبارت سالنهای نقاشی قرار گرفته و عمارت باغ دیگر که سابقاً ارگ فتح‌البنیاد بوده و اکنون هم با همان تزیینات و گچ‌بیهایی صد ساله باقی است مخصوص مجسمه سازی و منبت کاری و قالی‌بافی است. کمال‌الملک قبل از اینکه این مدرسه را تأسیس کند تابلوهایی متفرق و هر کدام نزد یکی از رجال مملکت بود. بعد از آنکه مدرسه تأسیس شد بهر نحوی بود تابلوهای خود را جمع‌آوری و ترمیم کرده و بیدوارهای مدرسه آویخت. در آن ابتدا در مدرسه شعب مجسمه سازی و قالی‌بافی و حجاری و منبت کاری و جرد نداشت فقط نقاشی بود و بی. یکی دو تا هم مجسمه بود که از اروپا آورده بودند. لوازمات و اسباب کار هم خیلی ناقص بود و کمال‌الملک مجبور بود شاگردها را شخصاً تعلیم بدهد و میگفت که برای ایجاد یک مدرسه آبرومندی مجبور به تربیت چند معلم قابل میباشم که بعد از آنکه قیمت نقاشی روبراه شد مجسمه سازی و شعب دیگر را هم شروع میکنم.

باری کمال‌الملک در آن ابتدا با زحمات زیادی موفق بداشتن پنج شش نفر معلم قابل شد که در نتیجه شاگرد مدرسه زیاد شده و کمال‌الملک در این اواخر از قصب بودجه مدرسه خیلی در زحمت بود و چون اغلب بودجه مدرسه بتعمیق می‌افتاد و شاگردانی که اغلب زن و بچه داشتند و حقوق خیلی کمی می‌گرفتند دائم از فشار بی‌پولی شکایت میکردند و در مملکت اهل ذوقی هم نبود که تابلوهای آنها را بخرد که اقلی چهار شاهی در دست داشته باشند این بود که کمال‌الملک هم میل نداشت شاگردهای نجیب و با ذوق خود را که مثل اولادش بودند در تنگمستی ببیند اغلب

خیلی کوشش میکرد که شاید این اشکال را برطرف کند ولی چند مرتبه که خیلی در فشار واقع شد تابلوهای خود را از مدرسه بخانه کشید و مدرسه را تعطیل کرد دو مرتبه دولت ترضیه خاطرش را فراهم نموده تابلوها را به مدرسه عودت میدادند و باز هم که مکرر این اتفاق می افتاد عصبانی شده و میگفت والله من پیرم و نیبگر آن حرارت و پشتکار جوانها را ندارم و در مقابل این سختیها نمیتوانم استقامت کنم چه کنم؟ و میگفت من معکس همه پیرها هستم که در جوانی سختی دیده و در پیری راحت میشوند ولی من در جوانی راحت بوده و در پیری مذلّت میکشم.

کمال الملک خودش گویا در حدود ماهی سیصد تومان حقوق میگرفت ولی چه میکرد؟ اغلب آن اندامی که خرج ماهیانه خودش بود بر میداشت و بقیه را تبدیل ببول سفید کرده در کبسه‌ای ریخته و میآورد در اطراف معلمین دهان کبسه را باز کرده روی میز میگذاشت و شاگردان بی‌صاف خود را یکی یکی صدا میکرد و میگفت آقا جان بیا بیسم تو چقدر بول میخوای و گاهی از اوقات شاگردانش از روی مزاح میگفتند البته هر قدر بیشتر بسنجید بهتر خواهد بود بعد میخندید و میگفت نه حالا که خیلی طبع داری بگذار خودم بتو بدهم بعد ناآندامی که حق او بوده باو داده خرسند و خوشحال روانه میشدند. بهمین ترتیب پولهای کبسه را بهر کدام متفاوت شش هفت تومان میداد تا تمام میشد. علاوه بر این خیلی از شاگردا که ازدولت خیلی کم حقوق میگرفتند کمال الملک با آنها ماهیانه از حقوق خودش حقوق میداد. گذشته از این گاهی از اوقات از اروپا رنگ و لوازم نقاشی وارد کرده بشاگردانش تقسیم میکرد.

در این اواخر که خیلی خسته شده بود تعلیم دادن شاگردا را بعلمین مدرسه واگذار کرده بود و خودش هفته‌ای دوسه مرتبه بسالون وارد شده و شاگردا را سرکشی میکرد و مرافقت آنها را بمعلمین توصیه مینمود بعد در یکطرف اطاق ایستاده تابلوهای طرف دیگر را بدقت تماشا کرده و قلباً تبسم میکرد. گویا خودش از کارهای خود لذت میبرد و گاهی میگفت آن لذت دخل صد هزار تومانی را که بکنفر تاجر از مال التجاره خود یا بکنفر سیاسی از کامیابیهای خود میرد باندازه يك نگاهي که نقاش تابلو و نتیجه زحمات خود میکند نخواهد بود و اغلب در مواقع بیرون رفتن از سالون با صدایی مخصوص شاگردان را مخاطب ساخته و میگفت کار کنید کار کنید که انسان رستگار میشود هوجبگیری تملق رقابت و طمع را کنار بگذارید در هر کاری اول خدا بعد عزت نفس خود را در نظر بگیرید چون من پیر شده‌ام تجربه کرده و بابتها ایمان آورده‌ام.

کمال الملک گذشته از کار از حیث اخلاق و پاک ضمیری مدآرخ عالی را طی کرده بود. اغلب اشخاصی که باین درجات میرسند طبعاً متکبر شده و حرف کسرا نمیشنوند و اگر کسی جزئی ایرادی بکار آنها بگیرد متغیر شده و میگویند یعنی چه تو میخوای بمن یاد بدهی. ولی کمال الملک گاهی از اوقات که نقاشی میکرد از شاگردهای خود مشورت میکرد. روزی که در اطراف محقر خود در مدرسه نشسته و مشغول ساختن نیمرخ خود از روی دو آئینه بود یکی از شاگردا را که از آنجا عبور میکرد صدا زده و گفت آقا جان ما بین این صورت بمن شبیه شده یا نه؟ و آیا طرح و رنگ آمیزی او بنظرت صحیح میرسد یا غلط دارد؟ شاگرد بیچاره درجا خشک شده و گفت قربان این چه فرمایشی است میفرمائید بنده را چه که بچنابالی تعلیم بدهم استدعا میکنم بیش از این بنده را خجالت ندهید. استاد گفت امیدوارم که این حرف شما از روی تملق نباشد ولی بدانید که يك چیزهایی است که بچشم شما میرسد که بچشم من نمیرسد و بالعکس.

گاهی بعضی از شاگردان که میخواستند صورت رجال سلکت را ساخته و استفاده ببرند جداً مدأمنت میکرد و میگفت این تملق بازیها را کنار بگذارید اینها بانسان نقاشی یاد نمیدهد اینجا مدرسه است دکان نیست که کسب کنید اگر هم میخواهید تابلوهای خود را بخر و شب و استفاده برید چیزهای صنعتی و موضوعیای مفید یا دورته‌هایی عالی از روی طبیعت بسازید که هم در ضمن کار یاد گرفته و هم استفاده کرده باشید.

کمال الملک در اروپا غیر از تابلوهای زیادی که از روی طبیعت ساخته از روی بعضی از تابلوهای معروف کار نقاشان بزرگ مثل رامبران و تیسین و روبنس که عاشق آنها شده بود کمی



کرد ولی این تابلوها را بسبب خود آنها و بقدری از حیث رنگ طرح و سبک قلم شبیه ساخته است که اگر حقیقتاً اینها را بجای تابلوهایی اصلی خودشان بگذارند بکلی اشتباه میشود. این تابلوها چون بسبب اروپائی و با اصطلاح نقاشان تکه رنگ ساخته شده شاید پسند ایرانیها مثل موسیقی و غذای اروپائی واقع نشود ولی اهل فن بکنه این تابلوها پی برده و نکات صنعتی آنها را درک میکنند. مهمترین این تابلوها صدرت رامبران و سن ماتیو از روی کار خود رامبران و قبر گذاردن حضرت عیسی از روی تابلوی تیسین میباشد فقط فرقی که مابین تابلوهایی کپی شده مزبور با تابلوهایی خود نقاشان میتوان گذارد این است که تابلوهایی آنها از روی طبیعت و مال کمال الملک از روی آنها ساخته شده والا در چیزهای دیگر بکلی مساوی هستند.

کمال الملک از روی صورت خود چه نیم رخ و چه تمام رخ خیلی ساخته است. دو تایی نیم رخهای یکی با کلاه و دیگری بی کلاه در حال خنده میباشند. دو سه صورت خود را هم تمام رخ در اروپا ساخته است.

در این اواخر دست کمال الملک رعشه زیادی پیدا کرده بود بطوریکه مجبور بود زلواپتیکه از چیزی عبوس شده باشد خود را مجبوراً بخنداند و چون این تابلو بواسطه رعشه دستش چند ماه بطول انجامید در این مدت کمال الملک همیشه خندان بود.

چیزی غریبی است که کمال الملک از حیث فدوقامت و سیما و ساحت منظر هم کامل است گویا رأی الوهیت بر آن قرار گرفته بود که یکنفر آدم از هر حیث بیعیب در ایران خلق کند. گویا بهین جهت هم بود که از روی صورت خود خیلی ساخته است. اگر کسی قیافه کمال الملک را با آن قامت رشید و جهره گیرایش در خیابان طهران دیده باشد تصدیق عریض را میکند. کمال الملک غس از نقاشی رنگ و روغن آب و رنگ هم کار میکند. سبک آب و رنگ او که پرداز درشت باشد سبکی است در نهایت قشنگی و مخصوص بخودش که آنچه تحقیق شده است در کار نقاشان دیگر دنیا چنین سبکی دیده نشده.

از کارهای آب و رنگ معروف شیخ دعاخوان است که در موزه ایران و مولانای معروف و عرب خفته و صورت خود عیبشده که در مدرسه صنایع معترفه است.

چنانکه مشهور است در چند سال قبل نمایشگاه بزرگی که دردم تأسیس شده بود و در آن نمایشگاه تابلوهایی نقاشی نقاشان بزرگ آورده شده بود دولت ایران با کمال الملک مشورت کرده و یکی از تابلوهایی عالی او را که در فوق بدان اشاره شد و شیخ رمالی است با دو زن و پیر جوان که مشغول رمل انداختن در روی میز و نقول نقاشان دل میبرد او را بنمایشگاه مزبور فرستادند و در آنجا مورد توجه مخصوص شده و مفقود شد تا اینکه پس از چند ماه در نتیجه اصرار کمال الملک و جدیت دولت ایران و قابلیت فنون ایران دردم تابلوی مزبور بعد از چندین ماه پیدا شد ولی افسوس که وسط تابلو نزدیک صورت شیخ پاره و سوراخ بزرگی شده بود و از اینرو دماغی بردل کمال الملک گذاشته شد با آه و افسوس و بیخمانی زیاد در صد ساختن تابلوی دیگر از روی او برآمد و بعضیها میگویند تابلوی دومی را بهتر از اولی ساخته است پس از آن کمال الملک نوبه نمود که تابلوهایی خود را بنمایشگاههای دنیا نهد.

کمال الملک شاگردان ماهری در مجسمه سازی تربیت نمود و بهترین مجسمه‌های که ساخته‌اند مجسمه رضاقلی نام گچ کوب است که حکایت شیرینی هم از او نقل میکنند و دیگری مجسمه حاج مقبل سیاه است که در روی تخته پوست نشسته و مشغول نی زدن است. معروفست وقتی یکی از سفرای برای تامل بندرسه دعوت شده بود و در سالون نقاشی خود حاج مقبل را پشت درپ اطاق گذارده بودند که نی بزند و مجسمه او را هم در اطاق جلوی درپ گذارده بودند سفیر که روی صندلی نشسته صدای نای را میشنید دائم تعریف میکرد ولی تعجب کرده بود که چطور دست و سر او ابتدا حرکت نمیکند و مکرر میپرسید که علت چیست که حاج مقبل مثل مجسمه نشسته و ابتدا حرکت نمیکند لا اقل باید انگشتان و گوشه لب خود را حرکت بدهد. گفتند که چون مجسمه است اعضای خود را حرکت نمیدهند والا خود مقبل که در پشت در نشسته در حرکت میباشد.

پس از آن حاجی مقبل وارد شده و در روی نهنه پوست نزدیک مجسمه نشست خنده و بهت غربی اطاق را فراگرفت و سازنده و صنعتگر آفرین گفتند. مجسمه‌های زیاد دیگری هم ساخته‌اند مثل مجسمه امیر کبیر و فردوسی در روی عتاب و خود کمال‌الملک و مجسمه سنگ مرمر نادر شاه افشار که برای متبرعانش اختصاص داده‌اند.

انصافاً بایودن اینگونه استادان چیرهدست جای تأخر است که مجسمه اعلیحضرت پهلوی را که قامت رعایانشان ضرب‌المثل است در سیر میدان رشت بکلی غیر قابل اظهار که سبب سرافکندگی ایرانیان است بریاکنند.

در این اواخر کمال‌الملک برای ساختن دورنمایی که از روی طبیعت انتخاب کرده بود چادری زده و نظر باینکه منزلش دور از آن نقطه بود شبها را در آنجا میخوابیده است اتفاقاً شبی برای حاجتی از چادریرون مبادید بواسطه تاریکی هوا پایش بطواب چادر بند شده و شدت بر زمین خورده و میخ چادر بچشم چیش اصابت نموده و از این رو خون در دل حموطنانش مینماید؟ بعدای ناله دلخراش آقای کمال‌الملک نوکرش سراسیمه بیرون دویده و آقای خود را با صورتی خونین یافته و طبیعی شتاب حاضر و بزحمتی چشم را موقتاً بسته و فردای آنروز بخواست خودش بطهران حرکت نموده مدتی مشغول معالجه چشم میشود ولی چشم چپشان بکلی ضعیف میشود. بلی تدبیر هر چه باشد همان میشود. در همان مواقع در جراید ممالک خارجه نوشتند که چشم صنایع مستظرفه مجروح شد باین حال گمان میکنید که کمال‌الملک دست از نقاشی برداشت؟ خیر این عاشقی است که هیچ مانعی او را از معشوق او جدا نیکند و چنانکه گفته شد هنوز هم بکار خود مشغول است.

برلن ، ۲۵ اوت ۱۹۲۸  
حبیب‌الله ابهری

این بود مقاله ابهری از شاگردان کمال‌الملک و اکنون بمنظور مزید فایده مطالب دیگری را نیز بعرض میرساند :

#### « قسمت دوم »

#### تصره

مقاله ما در واقع در همینجا بپایان رسید و آنچه درباره کمال‌الملک بایستی گفته شود گفته شد ولی برای مزید افادت شاید بی‌مناسبت نباشد که دو نکته را نیز که خالی از فایده نیست بعرض خوانندگان « هنر و مردم » برسانیم :

اولاً نظریاتیکه در ابتدای مقاله اشاره‌ای بمجله « سخن » رفته است و ممکن است بعضی از خوانندگان « هنر و مردم » دسترسی بآن شماره از مجله « سخن » نداشته باشند بی‌مناسبت نباشد که باره‌ای از جمله‌های آن مقاله را در اینجا نقل نمایم :

« اخیراً در اوایل بهار امسال چهارمین نمایش نقاشی که هر دو سال یکبار باسم « بینال » در یکی از شهرهای بزرگ تشکیل مییابد در پایتخت کشور ما در شهر طهران انعقاد یافت و چند تن از نقاشهای جوان و هنرمند ما در آنجا کارهای خود را در معرض تماشا می‌نمایانند و بیگانگانی که در طهران اقامت دارند و یا از جاهای دیگر بدانجا آمده بودند نهادند. چهار نفر از منقدین هنری معروف فرنگی نیز که صاحب مقام و شهرت هستند به طهران آمده بودند و پس از تماشا و ملاحظه کار نقاشهای ایرانی و معالعه کافی نظر و ملاحظات و مدرکات خود را اظهار داشتند که بطور خلاصه در « ژورنال دو طهران » که بزبان فرانسه در طهران انتشار مییابد در شماره ۲۵ فروردین ۱۳۴۳ مطابق با ۱۴ آوریل ۱۹۶۴ بچاپ رسیده است.

یکی از چهار بن نقد نامی خانم پالما بوکارلی ایتالیایی است که هنر «گالری هنرمدرن» در پاشتخت ایتالیا میسازد. وی در طی بیانات خود درباره نقاشی در ایران چنین اظهار داشت:

«... این نوع «بی‌نیال»ها بتقشای هنرمند ایرانی اجازه خواهد داد که هنر خود را با هنر ممالک دیگر مقایسه نموده بسجند و این نمایشها را باید برای آنها ترتیب داد چونکه براسی مستحق و سزاوار آن هستند و نیز بآنها کمک خواهد نمود تا خود را این تمایلی که در نزد بعضی از آنها فوت گرفته است رهائی بخشند و این تمایل عبارت است از این که آنچه را در کشور آنها در قرن نوزدهم نقاشی میسازند از نو زنده نمایند در صورتی که آن نقاشی هیچ ارزش هنری نداشته و ترجمه‌های بیش نبرده از یک «آکادمیس»<sup>۱</sup> سهل و ساده و براسی جای تأسف است که بعضی از این جوانان با هنر در صدد باشد چیزی را دوباره زنده نمایند که هرگز زنده نبوده و جان داده است . . .»

ازین بیانات چنین مستفاد میگردد که این نقاد ایتالیایی اعتقادی بنقاشی مسا ایرانیان در قرن نوزدهم میلادی که در حقیقت دوره فاجاریه است ندارد و این نظر برای رافق این معنور که همیشه شنیده بودم نقاشهای آن دوره برای خود کسانی و اشخاصی با هنری بوده‌اند و نقاش بزرگی چون کمال‌الملک را پرورش داده و بوجود آورده‌اند هائیه تعجب گردید و بخصوص از خود پرسیدم که آیا این خانم بدون تردید اهل نظر و بصیرت است کمال‌الملک را هم در زمره نقاشهای ایرانی قرن نوزدهم خواسته است شمار بیاورد یا نه و هر چند بارها در نزد خود اندیشیده بودم که چرا از نقاش بزرگ ما کمال‌الملک که علاوه بر هنر براسی خداوند اخلاق و انسانس هم بود درموزه‌های فرنگستان (آنچائی که بر من معلومت) پرده‌ای دیده نمیشود و عاقبت بدین نتیجه رسیدم که لابد نظر این خانم محترم که بیشتر و شاید منحصرأ با نقاشی جدید یعنی «آبستره» (تجربیدی) سروکار دارد در مورد اساتید ایرانی دوره اخیر از همینجا سرچشمه گرفته باشد یعنی چون تنها این نوع نقاشی را در متمدن نظر دارد سبکهای دیگر را و علی‌الخصوص سبک قدیمی را که عموماً سبک و شیوه نقاشهای ما در قرن نوزدهم (و قسمت اول قرن ستم میلادی) بوده‌است نمیتواند ببینند و بهمین ملاحظه کار اساتیدی مانند کمال‌الملک را که مانند اساتید بزرگ دنیا در سوابق ایام چندی اشخاص را می‌نشانده‌اند و از روی آن نقاشی میکردند و صورت (پرتره) بوجود می‌آورده‌اند . . . و یا از چند نفر مجلس محفلی می‌آراسته‌اند و از روی آن نقاشی میکردند و یا منظره و چشم‌اندازی را زیبا و دلپسند یافته از آن پرده میساختند و زیاد با مناظر بزرگ و متحرک (دینامیک) از قبیل جنگ و حریق و فرار و امثالهم که باصطلاح فرنگیها «کومپوزیسیون» میخوانند سروکاری نداشته‌اند برای این نوع نقادهای هنری امروز در دنیا جلوه‌ای ندارد و هیچکس بند این قبیل نقاشی «فیگوراتیف» در حقیقت حکم آینه‌ای را دارد که آنچه را در مقابل چشم دارد نقاشی میکند و هر چند در بر گرداندن آن نهایت مهارت و زبردستی هم داشته باشند و در رنگ آمیزی و در مناظر و مراما استاد باشند سواد دربار و «کویست» و آئینه‌ای بیش نیستند مگر آنکه واقماً نابغه و صاحب «ژنی» باشند و هیچکس باشد و در کار و پرده خود روح و جان و روان بدمند و زندگی ببخشند و اسرار درونی و مافی‌الصیر خود را در کار خود مجسم و آشکار سازند .

حالا آیا کارهای کمال‌الملک که خود بدون تردید صاحب ذوق سرشار و احساسات بلند و افکار ارجمند بوده و خدای عزت نفسش میتوان خواند و آنچه شیفته شعر خوب و عرفان و طبیعت

۱- مستفاد از اصطلاح «آکادمیس» چیزی است که بر طبق اصول و قواعد معمولی که ناگرد از استاد می‌آموزد و معقول غایب است بعداً بعد باشد و از این گذشته کلمه «آکادمی» پرده‌ای را هم که از روی یک «مدل» و بر من اجتناب کرده باشند معنی میدهد .

۲- عرجه در عبارت گلستان نالیوشی از سمورالملک موجود است که سبک دلپسند مخصوص دارد که از سبک کازینت متفاوت و قابل توجه است .

وزیادتی و نمکی بود است دارای این صفات و خصوصاتی که در فوق برای نقاش شمرده‌ایم هست  
با نه جواب را باید از کسانی شنید که خود اهل پیش و ذوق و هنر و معرفت هستند و با نقاشی آشنا  
ترند و صاحب بصیرت و حذافت هستند و الا جواب اشخاص ناشی و بی‌خبر و چشم بسته‌ای  
چون من و امثال من نمیتواند منافع باشد و البته اعتبار و ارزش ندارد .

آنگاه با اصطلاح سرچسب فکرت و مراقبت فرو بردم و از خود پرسیدم که آیا این‌خانم  
معتبره که از سرزمین هنر بکشور ما آمده و بلاتک هترشناس است و امثال او در این فنیل داورینها  
ذی‌فای هستند یا نه . اتفاقاً دیدم در همان شماره از « ژورنال دو پلهران » نوشته‌اند که نقاش  
دیگر نمیتواند بنگاه کریں تنها در « مدل » قناعت ورزد بلکه باید آنرا « دوباره فکر کند » و از نو  
مورد اندیشه نو قرار بدهد یعنی تنها بظواهر اشخاص و اشیاء نباید قانع گردد بلکه صفات معنوی  
باید جای تناسب را بگیرد و خلاصه آنکه نقاشی باید آینه روح و احساسات نقاش باشد نه آینه  
مناظر و رسوبورت وقد و قامت و لباس و قبا و ردای اشخاص .

چون پدیده رسیدم با خود گفتم اگر محیطی را در نظر بگیریم که مردم آن از عهدۀ درند  
معانی و نکات چنین برده‌های نقاشی برنجی‌اید و تنها خود نقاش ز همتکاران و همکاران او و کسان  
معدودی که با این نوع عوالم و کیفیات سروکار دارند دارای فهم و شعور و تربیت لازم برای ادراک  
این فنیل آثار هنری (اعم از نقاشی و مجسمه‌سازی و یا شعر و موسیقی و معماری) هستند و بس پس  
تکلیف قاطعۀ ناس و جماعت مردم چه میشود و دیدم در جواب این سؤال فقط میتوان گفتم « چنین  
مردمی را باید تربیت کرد و مدرسه ذوق و فهم و ادراک فرستاد تا از بلۀ اول نردبان گرفته رفته‌رفته  
و قدم بقدم به پله‌های بالاتر برسند و همچنانکه اگر بخواهیم عموم افراد ایرانی شعر حافظ و مثنوی  
مولوی را برستی بفهمند و از آن‌جنانکه شاید و باید لذت ببرند و بر خوردار گردند همچنان باید  
آنها را تربیت نمود و پرورش روحی بخشید و در مورد هنر نقاشی و هنرهای دیگر نیز بهمین منوال  
عمل نمود و ره‌جنان رفت که رهروان رفته‌اند » .

اما نکته دوم :

نکته دوم آنکه ما ایرانیان نباید تصور نماییم که هر آنچه فرنگیها در حق ما و در حق هنر  
و کار و اندیشه ما میگویند و مینویسند حق و حقیقت است و حکم و حی منزل را دارد چونکه در میان  
فرنگیها هم اشخاص کم‌فهم و کم‌تجربه و از خود راضی و مدعی کم نیست و حتی میتوان قدم را بالاتر  
گذاشته گفت که فرنگیها فهمیده و دانشمند نیز بحکم آنکه آدمیانی بیش نیستند جایز السهو و الخطا  
هستند و ما نباید کورکورانه عقاید و گفتار آنها را ملائخلف و بدون استثناء صائب و بحق و درست  
و استوار بینداریم و البته از طرف دیگر هم بهیچ وجه من‌الوجه جایز نیست که همه فرنگیها را بیک  
چوب برانیم و چون از ما نیستند و مذهب و زبان دیگری دارند و در سرزمینهای دیگر بحز سرزمین ما  
زیست میکنند هر آنچه را در حق ما بگویند بلا تأمل و بدون تحقیق و مطالعه و دقت نامصواب و ست  
و مردود بینداریم بلکه برعکس قاعده اصلی را باید بقبول و پذیرش مستقر سازیم و تردید و طرد  
و رد را امری استثنائی دانسته در نهایت حزم و احتیاط این امر استثنائی را معمول داشته از قوه  
بفعل بیآوریم .

برای روشن ساختن مطلب درینجا بقل یک مثال قناعت میروم :

فرنگیهای هنرشناس و کارشناسان بصیر درباره نقاشی ما معروف به مینیاتور کتابهای  
زیاد نوشته و حرفهای فراوان زده‌اند و عموماً بانسجید و تحسین بسیار از آن سخن رانده‌اند ولی  
اگر بکتاب « ژورنال » یعنی یادداشت‌های روزانه اوژن دولاکروا<sup>۱</sup> مراجعه نمایم خواهیم دید که

Repeuser - ۱

Eugène Delacroix (۱۷۹۸ - ۱۸۶۳) - ۲

این هنرمند بزرگ که از نقاشیهای درجه اول فرانسه بشمار میآید و او را مؤسس سبک یا باصطلاح امروز مکتب رومانیک در نقاشی در فرانسه شناخته‌اند که اکنون درست صد و دو سال از وفاتش میگذرد در آن دوره‌ای که هنوز فرنگیها با طرز نقاشی ما ایرانیان آشنائی کافی حاصل ننموده و بسحنات و لطف هنری آن پی نبرده بودند دربارهٔ مینیاتور ایرانی قضاوتی نموده که امروز دیگر طرفداری نباید داشته باشد :

دولاکروا در «ژورنال خود»<sup>۱</sup> در روز دوشنبه یازدهم مارس سال ۱۹۵۰ چنین یادداشت کرده است .

« امروز نساویر و نقاشیهای<sup>۲</sup> از نقاشیهای ایران را دیدم . در من نقاشیها بهیچ وجه رعایت «پرسیانیتیه» (منظر و مرایا) بعمل نیامده است و همچنین هیچ احساسی که حقیقت نقاشی است در آنها وجود ندارد و مقصودم از این کلمه «احساس» یک نوع پنداری است از برجستگی و غیره . صورتها بدون حرکت هستند و حرکات هم کج میباشد و غیره و غیره » .

چون ترسیم فارسی نارسا و نادرست باشد بهتر دانستم که عین عبارت فرانسوی دولاکروا را نیز در اینجا بیاورم . آن عبارت ازین قرار است :

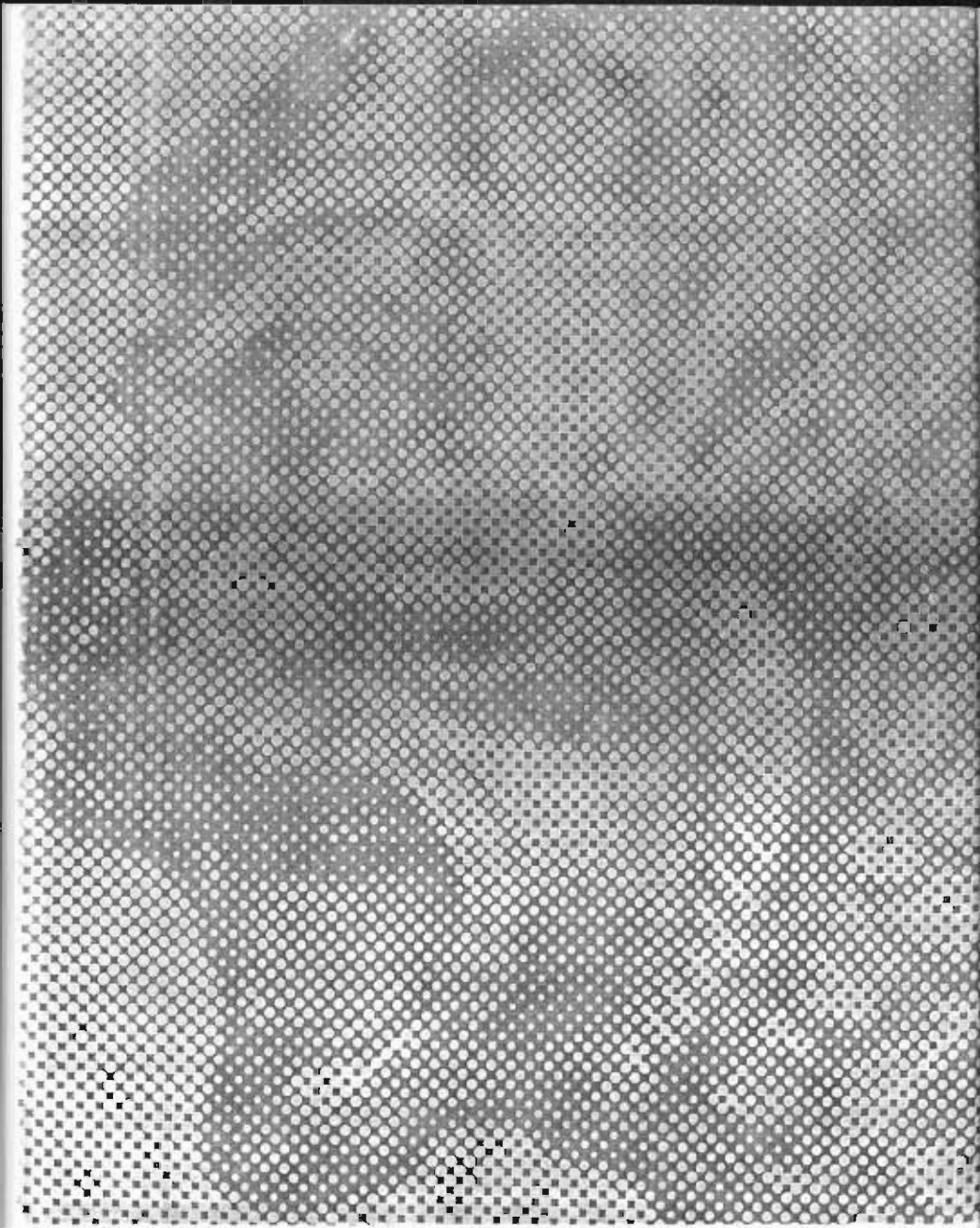
«Vu des portraits et des dessins persans. Il n'y a dans ces dessins ni perspective ni aucun sentiment de ce qui est véritablement la peinture, c'est-à-dire une certaine illusion de saillie etc. les figures sont immobiles, les poses gauches etc...»

پس بدین نتیجه میرسیم که ما ایرانیان خود مردمی هستیم دارای مقداری آراء و عقاید و عادات و رسوم و ذوق و سلیقهٔ دوسهزار ساله . خوب یا بد مجموعی هستیم ساخته و پرداختهٔ دست گذشتگان . اما امروز در مقابل دنیای جدیدی قرار گرفته‌ایم که از بسیاری (یا پاره‌ای) جهات با ما فرق دارد . مسألهٔ اساسی برای ما (چه در سیاست و چه در اقتصاد و چه در تعلیم و تربیت و چه در هنر و عادات و رسوم و هزار چیز دیگر) این است که بدانیم تکلیف چیست و خیر و صلاحمان کدامست و آیا باید همچنان که بوده‌ایم و هستیم باقی بناییم و یا خیر و صلاح ما در این است که بفهمیم که تغییر و تحول قاعده و قانون دنیاست و ما هم باید در مقابل چنین قاعده و قانون پافشاری را بیهوده و بیحاصل و خسران‌آمیز و زیان‌خیز تشخیص بدهیم و با چشم‌باز و روح‌باز و فهم وسیع و تصمیم شهامت‌آمیز بفهمیم که عقل و تدبیر و مقتضیات گوناگون حکم میکنند که با یک دست باید آنچه را که خوب و زیبا و پسندیده و سودخیز است و مال خودمان است و از گذشته بما رسیده است با تمام قوای خود نگاه بداریم و در عین حال در تقویت و اصلاح و تکمیل آن بکوشیم و بدست دیگر آنچه را زشت و زیان‌آمیز و بیهوده است از خود دور سازیم و با تمام وسایل آنچه را دیگران از خوب و زیبا و سودمند دارند و ما هنوز نساویریم با مراعات قواعد و اصولی که برای این کار مقبول خردمندان است بگیریم و بپذیریم و از آن خودمان بدانیم و صورت خودمانی بدان بدهیم و در تکمیل آن مجاهدت مبذول داریم تا از قافلهٔ زیاد عقب نمانده باشیم .

ژنو ، خرداد ۱۳۴۴

سید محمدعلی جمالزاده

«Journal de Delacroix» Édition la Palatine, Genève. - ۷  
Portraits et dessins. (با حاشیهٔ نوی مقصود همین مینیاتور است). - ۲



# آثار نبوغ و هنر ایران

## دو قلب کشور های شرقی جهان

حسن نراقی

آثار تاریخی و هنری دوره های هخامنشی، اشکانیان و ساسانیان

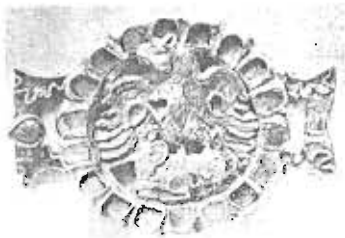
در نوزده متریوپولیتن نیویورک مجموعه های مفصل و گرانبهایی از انواع نمونه های اشیاء دوره های باستانی ایران دیده میشود، که گذشته از نظر ایران شناسی از لحاظ سیر تمدن بشر و اهمیت شایانی هم که در تاریخ تکامل صنعت و هنر دنیا دارد مورد توجه جهانیان میباشد. اما برای ایرانیان علاوه بر جنبه های تاریخی و هنری، مفهوم عالی تر و دقیق و لطیف دلبپذیرتری را دربر دارد. زیرا که این آثار بمنزله تاریخ زنده و مدارک ارزنده انکارناپذیر است که نه تنها رشد تاریخی هنر و صنایع باستانی این سرزمین کهن سال را بخوبی نشان میدهد، بلکه تحولاتی را هم که در عقاید و اندیشه و آداب و سنن ملی چندین هزار ساله ساکنین آن پیدا شده کاملاً نمودار میسازد. نکته حساس و الهام بخش دیگر آن مربوط بپسکان و محل کوفی این آثار یعنی شهر نیویورک میباشد که مرکز مهم بزرگترین کشور پیشرفته و صنعتی دنیا و در میان ملتی مرفه و توانا واقع شده.

کشور با عظمتی که از کلیه مواهب طبیعی بهره مند است، و همه گونه مزایای مادی و معنوی را برای مردم خود فراهم ساخته، بجز اینگونه سوانق درخشان تاریخی را که آنها با زور و زر تحقیر پذیر نبوده و نیست. از اینجهت هر فرد ایرانی از مشاهده آثار بر افتخار و وطن خود در موزه های امریکا، یک نوع وجد و نشاط خاصی را در نهاد خویش احساس میکند که از دیدن نظایر آنها در موزه های اروپا، هرگز چنین حس سرخرازی یا (با اصطلاح روز) غرور ملی یا دست نیسدهد. چه آنکه مال اروپایی نیز یکم و بیش خود هم و اقربای در بیان گذاردن تمدن و ملی مراحل تاریخی دنیای گذشته را دانسته و دارند.

مهر و مردم



شکل ۱



شکل ۳ : چپ  
شکل ۲ : راست  
شکل ۴ : پائین

اینک عکسهائی از نمونهائی از آتسار ایران که از مجموعه‌های متعدد این قبیل اشیاء موزه متروپولیتن بماسیت مزایای خاص آنها انتخاب شده :

۱ - يك ورقه طلائی كنده كاری كه از دو طرف آن دوشیر برجسته بالدار سر بر آورده اند . این منحه طلائی زینتی چون از حفريات همدان بدست آمده بطور قطع معلوم نیست كه متعلق بدوره مادها و یا هخامنشی بوده است .

۲ - سر يك مجسمه مقرنی انسان متعلق بسهزار سال قبل است كه از كاوشهای در شمال غرب ایران بدست آمده .

۳ - غلاف جای تیر از جنس مفرغ از سهزار قبل با نقش و نگار برجسته كه نمودار عقابد و وضع زنده گانی مردم آن عصر میباشد مانند صورت خدای بالدار و خدای ریش دار .

۴ - قلاب طلا دارای نقش عقاب كه اطراف آن با فیروزه زینت داده شده از دوره اشكانیان است از حفريات نهاوند بدست آمده .

۵ - سرگاو از سنگ حجاری شده دوره هخامنشی از سر ستونهای تخت جمشید است .

۶ - جام نقره كه در كتیبه آن بخدا میخی نام اردشیر هخامنشی كنده شده .

( اردشیر اول معروف بدر از دست پسر خشایارشا است كه

از سال ۵۵۴ تا ۵۲۴ پیش از میلاد مسیح سلطنت کرده و قبر او در نقش رستم فارس است . مورخین یونانی نام او را آرتاکسرس نوشته اند . )  
۷ - جام یاده نوشی زرین سلطنتی از عهد هخامنشی كه



در نوع خود بی نظیر میباشد.

۸- تنگ مفرغ از عهد ساسانی

این تنگ از جهت تناسب شکل و اسلوب و همچنین ظرافت و حسن سلیقه‌ای که در طرح نقشه آن بکار برده شده زیباترین نمونه‌ایست که حتی در فایده با آثار صنعتی مدرن دنیای کنونی هم قابل‌تقدیر و بی‌نظیر است.

۹- یک قفله کعبه برای برجسته عهد ساسانی که از حفاریات در مداین پیداشده.

۱۰- یک ظرف نقره معللا با نقش برجسته فیروز اول ساسانی (۴۵۹ تا ۴۸۳ میلادی) در حال شکار کردن بز کوهی تاج کنگرمدار او با شکل هلال و کمره روی آن علامت ماه و خورشید است، زیرا پادشاهان ساسانی که عنوانشان شاه‌شاهان بود خود را برادر ماه و خورشید میدانستند، چنانکه شاپور دوم (۳۱۰ تا ۳۷۹ میلادی) که از همه پادشاهان آن‌سلسله نیرومندتر بود، در نامه‌ای که به کبکستان‌نشین نوشته خود را برادر ماه و خورشید، و ستارگان را هم دوست خود میخواند، و حتی برخی از پادشاهان ایران در دوره‌های اسلامی هم با القاب و عناوین مختصی خود را بنام و خورشید منسوب و مربوط داشته‌اند، و بلکه در فرمانهای رسمی به پادشاهان مخاطب و معاصر خود هم از این نماد کلاهی نگاهداشته است.<sup>۱</sup>

شکل ۵



بخشیدند و مانند همچون عنوان خورشید کلاه و خورشید درایت و غیره.

\*\*\*

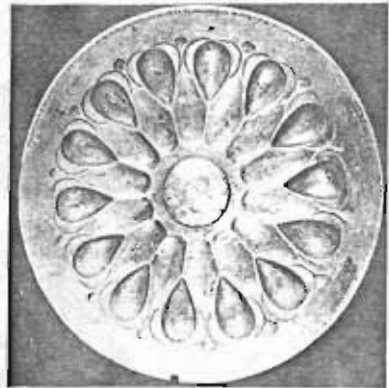
چون سخن بدینجا رسید بی‌مناسبت نیست که از بارهای آثار هنری مشابه این اشیاء و نشان پدید آورندگان آنها نیز باختصار یاد بنمائیم:

بر طبق مدارک و سوابق تاریخی و نتایج بدست آمده از تحقیقات علم‌الآثار پوشش و لباس و همچنین تاج سر هر یک از پادشاهان ساسانی، رنگ و طرح و نقش و مشخصات جداگانه‌ای داشته. چنانکه شاپور اول (۲۴۱ تا ۲۷۱ میلادی) که اولین امپراطور روم را در جنگ اسیر نمود تاج بزرگ قرمز رنگی بر سر می‌نهاد و جامه‌اش هم آبی‌آسمانی با شلوار سرخ نقش‌دار بوده است. تصویری که از این پادشاه در (نقش رستم) و (شاپور گازرون) حجاری شده شاپور در حالیکه سوار بر اسب میباشد و اولین در برابر او زانوی سبز و نیار بر زمین زده.

اما در سالی کتابخانه ملی پاریس یک تابلو نقاشی گرانبهای از این حادثه که تغییر تاریخی موجود است که در آن شاهنشاه ساسانی با قیافه قهرمانی و پیروزمندی که دارد به نیروی بازوی سطر خود امپراطور را از روی اسب ربوده مانند عقابی که گنجشگی را بچنگال تیز خود بیاویزد او را در هوا معاق نگاهداشته است.<sup>۱</sup>

۱- شرح این داستان حماسی و گراور حجاریهای شاپور و اولین در کتاب گرانقدر (اقلیم پارس) نگارش دانشمند باستان‌شناس آقا سید محمد تقی مصطفوی ملاحظه شود.

شکل ۶





شکل ۸



شکل ۷

شکل ۹ و ۱۰



و نیز در مجموعه آثار تاریخی همین کتابخانه پاریس  
ظرف گرانبهای از دوره ساسانی نگاهداری میشود که نشروزی  
آن صحنهای از شکارگاه خسرو پرویز را نمودار ساخته است .

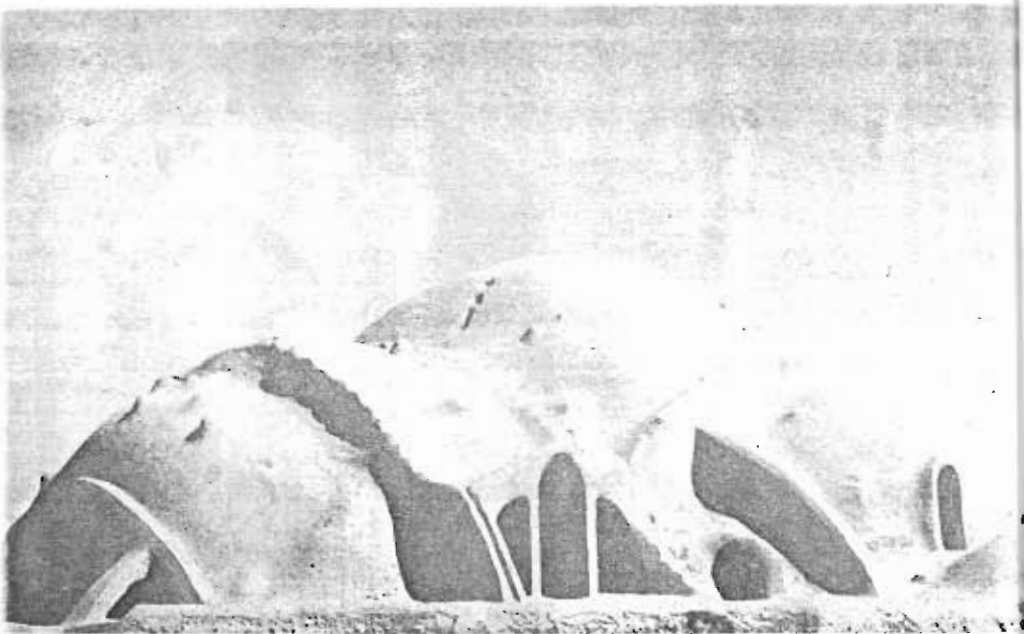
\*\*\*

و همچنین در میان ظرفهای بلور و شیشه قدیمی کتابخانه  
نامبرده تصویر دیگری نیز از خسرو پرویز روی يك جام بلوری  
نقش شده . در آن تصویر خسرو روی تخت سلطنتی که آنرا  
دو اسب بالدار میکشد نشسته ، و قالی تاریخی مشهور به چهار  
فصل هم در زیر پایش گسترده است .

\*\*\*

در پایان گفتار خود نتیجه منطقی این مبحث دامننداری که  
بزرگترین درس عبرت تاریخ را بما می آموزد مورد توجه قرار  
میدهم .

بلوریکه اکنون مشهور میباشد از کلیه آثار و معاصر تاریخ  
و تمدن باشکوه کهن سال ایران باستان ، تنها و نیشه معتبر و گویا  
و مندرک دنیا پسندی که برای آگاهی نسل حاضر از گذشتههای  
سرزمین و نیاکان خود باقی مانده ، همین آثار هنری هستند .  
و این هم خود دلیل موجهی است بر آنکه همه چیز و جامه های  
بشری در طی حوادث روزگار دستخوش فنا نباشد و میگردد  
مگر آثار گرانبه هنری که مظهر زیباییهای روانی و معانی  
اندیشههای لطیف انسانی است . زیرا روح بلندپره از هم آفرین  
چون از سرچشمه ابدیت سیراب میگردد و با منبع الهام بخش  
آفرینش بیوستگی معنوی دارد از اینرو شمعنهای دلقروزس  
که بصورت شاهکارهای هنری جلوه گر در بود مانند ستارگان  
بر فروغ آسمانی همواره تابنده و جاوید می باشد .

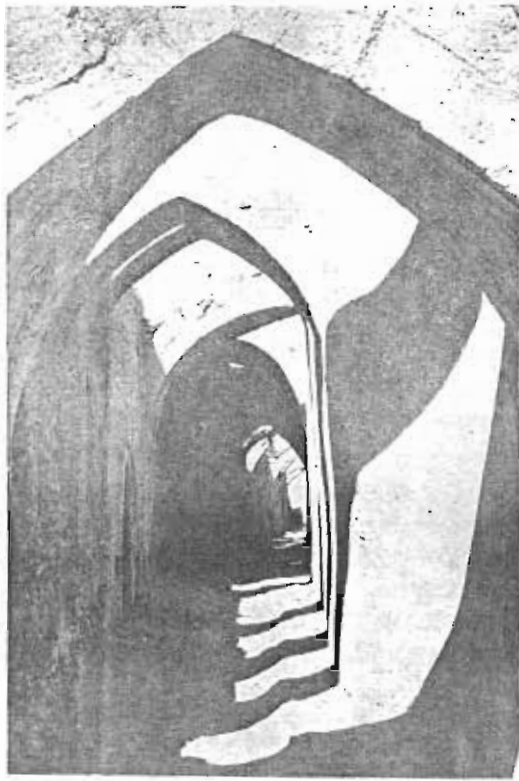


بوش تيمچه امين الدوله در بازار گلستان

# کابوگل و سيمای شهر ايراني

از مهنسی محمدرضا نشدر

بر روی سرزمین ایران شهرهای اصلی وجود دارد که از قرن‌ها پیش بنا شده ، امروز با ابتاده و هر کدام پدنهائی شاهد تنوع معماری اقوام این سرزمین است .  
معماران ايراني بر اساس احتياجات قوم خود ، با توجه به مسائل اجتماعي و خصوصيات جغرافيايي و بسطورهائی معيني ساختمانهايش بنا کرده که نوع معماری آنان و زيبائى مجموع اين بناها در هر کدام از شهرهاى ايراني قابل ستايش است .  
تکاور بر دین عقاید های انسانی توأم با لطافت فکر و ذوق معماران در ریختن طرحهای ساختمانها و نیز سادگی مصالح ، سیمای شهر ايراني را خویش آیند و دلپذیر نموده است .  
برای بنا نهادن ، معماران مصالح را گرد آورده اند که با امکانات و خصوصیات این سرزمین تطبیق مینموده و سادگی و زيبائى آنها به اغلب شهرهای ايراني شخصیت مشترکي داد بطوریکه امروز میتوان هر کدام از آنها را بعنوان نمونه شهر ايراني بررسی نمود .



کوچه‌ای در کرمان

آشنائی اقوام به مصالح و راههای مختلف استفاده از آنها در معماری امری است که سالها بطول می‌انجامد و تجربه‌ها و نتایج آن جاشنی می‌زند اسان برشدن مصالح را نظاره می‌کند و آنهائی را انتخاب نماید که بر اثر گذشت زمان گریدنی ندیده و مانده آن زیباتر و اصیل‌تر شود. باین ترتیب قسمت از زیبایی و اصالت شهرهای ایرانی مرهون مصالحی است که در ساختمان بناهای آن بکار رفته است.

شهرها اغلب با خشتخام - آجر - گچ و کاعگل بنا شده و این مصالح ساده با افکار چسبی در قالب تناسبات دلپذیر ترکیب شده است. گاشی - چوب و یا سنگ مصالحی است که معماران از آنها برای تزئین بیشتر کماک گرفته‌اند.

شهر ایرانی برای مردم این سرزمین با خصوصیات معینی و با يك معماری موزون، اصیل و تناسبات زیبا بنا شده است.

بر روی فلات ایران، در چشم انداز شهرها - باهای کاهگلی میان آدمیان و حرارت خورشید حفاظ میشود، بادگیرها شهر را تهویه میکند، نورگیرها به تالارها و هشتیها سایه روشن



پوشش حسینیه در  
محمدیه نائینی

ملایمی میدهد و حیاطهای گود که اطاقها آنها را دور میزنند يك حوض سنگی و چند درخت را در میان گرفته و بر زندگی ایرانی لطافت میبخشد.

در میان وزن حجمهای کاهگلی بامهای گنبدی و یادگیرهای سر بآسمان کشیده پوشش دالانها و تیمچههای بازاری، حسینیهها و بالاخره گنبد و منارههای مسجد جامع و مساجد دیگر و بقعهها چشم میخورد.

تاریخ شروع مصرف کاهگل را در تمدن ایران نمیتوان دقیقاً تعیین نمود لکن وجود آن در قدیمترین آثار معماری فلات دلیلی است بر اینکه این ماده با زندگی اقوام سرزمین ایران از ابتدا آمیخته شده و شناسائی و استفاده از آن طی قرون نسل به نسل رسیده است.

برای آسایش قوم ایرانی معماران، شهرها را بافتی از کاهگل پوشانیدند و از میان این پوشش سبزی شاخه‌ی درختان از حیاطها بیرون آمد.

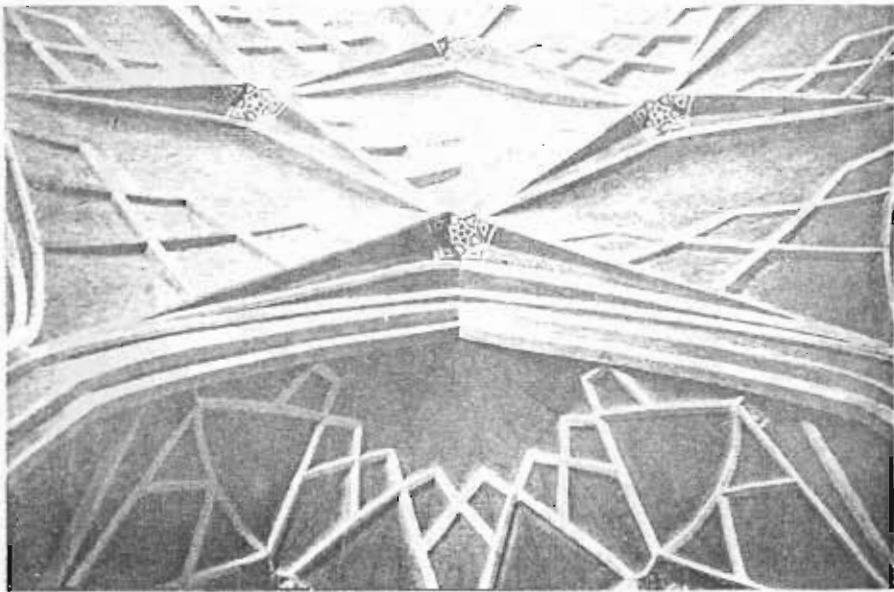
رنگ دلنشین کاهگل نه تنها زیبایی فوق‌العاده‌ای بشهر ایرانی داده بلکه بزندگی مردم روشنی و رنگ بخصوصی پاشیده است.

این خمیر در سرزمین ما بصورت یکی از مصالح اساسی در انواع معماری مختلف بکار رفت و با دست‌آدمیان و با نیت‌خوش بروی همه شهرهای ایرانی کشیده شد و زندگی در شرایط اقلیمی بهتری زیر حمایت آن ادامه یافت.

ترکیب ماده کاهگل از ابتدا تا امروز یکسان بوده و شامل نموده ساده است. ماده اولیه آن گاه است که پس از دروی گندم و خنک شدن و کوبیدن و با کمک چهارشپاخ به هوا برسانند با جزئی نسبی، از دانه‌های گندم جدا شده آرام بروی زمین میریزد، سپس آنرا

مسیح‌آوری نموده و برای مصرف‌های مختلفی انباشته میکنند.

پایترتیب در اغلب نقاط ایران گاه با سانی و بازرانی بدست می‌آید، البت آن ماده گل‌را بهم می‌کنند و گل را مصلح میکند همانطور که آهن بتون را.



پوشش کاهگل در داخل منزل  
« هشتی منزل در کاشان » بنا  
فرمهای گچ‌بری

ماده دوم گل است که حتی المقدور برای ساختن آن از خاک رس استفاده میکنند ، قبل از اینکه خاک را آب بدهند آنرا با کاه بخوبی مخلوط میکنند و بشکل تپه کوچکی درمآوردند ، میان آنرا گود میکنند و داخل آن بنرمی آب میریزند ، خاک و کاه را با آب میآمیزند تا در آب گل زردی کاه نمودار شود ، سپس خمیر را مالش میدهند و بتدریج کاهگل ساخته میشود .

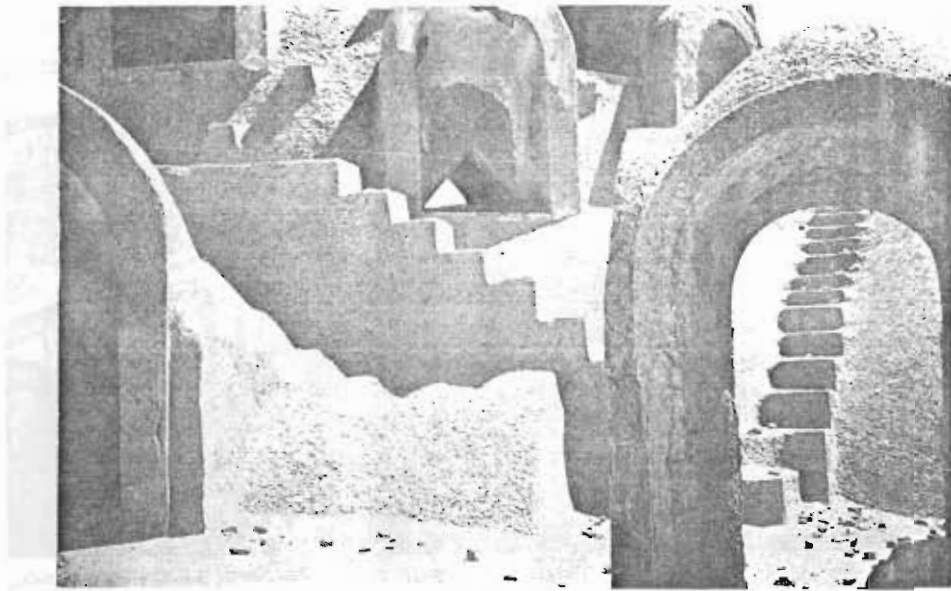
با وجودیکه ساختن این خمیر در نهایت سادگی انجام میشود ، معینا چگونگی مخلوط و مقدار هر کدام از مادهها امری حساس است ، با کمبود کاه ماده کاهگل ترک بر میدارد و با کمبود مقدار خاک الببال کاه مانع روانی آب باران میشود .

کاهگلی که برای پوشش بامها ساخته میشود کاه کمتری دارد و در عوض به خمیر آن خالکشی ، از شن چاه میافزایند تا در مقابل باران بجای کاه فشر کاهگل را تقویت نماید و در مورد کاهگلی که برای پوشش دیوار تهیه میشود کاه بیشتری به مخلوط اضافه میکنند تا حتی کاهگل صافتر شود و نیز ترک بر ندارد .

با بکار بردن خاک رس سرخ تری کاهگل رنگ سرخی بخود میگیرد و متن آن برای گرفتن نقوشی از گچ آماده میشود .

قشر کاهگل عایق است ، گرما و سرما از آن عبور نمیکند ، باران از پوششهای گسندی و سفلهای طافی آن نشت نمیکند ، همه کوجهها و یازورها بر آن گم میشود و لازم به توجیح نیست که گردآلودن خوانی این چند عایق در بلك ماده بدت دیده شده است .

کاهگل ارزانی است ، کاه در اغلب شهرهای ایران بفرآوری یافت میشود ، قیمت خر و ار آن ناچیز است و با این مقدار کاه سطوح بزرگی از اندود گل را مسلح میکند .



قسمتی از پوشش سال مرکزی  
ساختمانی در کائنات

کاهگل را همه کس میتواند بسازد و ماوای خود را بپوشاند و حفظ کند .  
اندوه کاهگل آسان کشیده میشود . آدمی بایکدست خمیر آرا بر میدارد و پروی سطح  
دلخواه پهن میکند . در این مورد حتی بکار بردن ماله تر کشیدن آن روی سطوح نشانی از امکانات  
صاحب خانه است .

کاهگل مانند خمیر نرمی بر هر جسمی پوشانیده میشود و در این مورد معماران حداکثر  
استفاده را نموده و توانسته اند برای شهرهای ایرانی میراث ارزنده ای از حجم های جالب بجا  
گذارند .

گرچه کاهگل سهولت و بارزائی بنیست می آید . لکن به علت خواص فوق العاده ای که ببرد دارد  
بمورثت متن شهرهای ایرانی در آمده و به هر بنائی قدم گذاشته است ، به کلیه بیضاختان ،  
به اعیان نشین ها ، به کوردها ، به بازارها ، به حمام ها ، به تکبها و بالاخره به مساجد ، و همه این  
ساختمانهای شهر با کوچجهائی که میان دیوارهای کاهگلی میشود بهم مربوط میشود .

معماران تیزهوش از گرمی رنگ کاهگل برای متن تزئینات دیواری داخل بنا نیز  
استفاده کرده اند . دیوار جهانهای داخلی را از بهترین خمیر سرخ قام پوشانیده و بر آن با خطوط  
برجسته گچ نقاشی هندسی انداخته اند و یا آنرا بداخل هشتی های ورودی کشیده و بر آن نقش های  
تصویری ساخته اند .

رنگ کاهگل نورشده و گاه زنده آفتاب سرزمین ما را برای ساکنان آن مطبوع نموده  
و در گرفتن فعل سال برگشت اشعه خورشید و حرارت آنرا از روی پانها و بنا دیوارهای کاهگلی  
بجداقی رسانیده است .

با وجودیکه کاهگل ماده فشرده ای نیست استقامت و دوام آن قابل ستایش است . تنها



ابر قزو، نمونه شهر کاهنگلی  
ایرانی

در مناطقی که باران‌های فصلی شدید بارند، ناچار هر چند سال یکبار اندود تازه‌ای از کاهگل بروی اندود سابق بام که قسمتی از قشر خود را از دست داده‌است کنشیده شده و سپس بوسیله بام‌ناظران قشرها برای استقامت بیشتری بهم فشرده میشوند.

باینترتیب تعمیر و تقویت آن امر ساده‌ایست و احتیاج به تخصص ندارد، این تعمیر برای پوشش دیوارها کشر اتفاق می‌افتد، کاهگل مانند گچ سالها بروی دیوارها سالم میماند بطوریکه اندود بناهای رها شده قرون گذشته هنوز برجاست.

و اما امروز . . . امروز تهران مانند کابله شهرهای برجست جدید و بدون برنامه دنیا بناچار قیافه بی‌شخصیتی بخود گرفته است. ایجاد ساختمانهای عظیم فلزی و بتون آرمه تمدن دنیا غرب مانند سالن‌های سینما، هتل‌ها، فرودگاهها و غیره باعث هجوم تکنیک‌های مختلف ساختمانی غرب شد و طبیعتاً مصالح معمول معماری قوم ما که با تجربه، زیبایی و شخصیت همراه بود در این پابنخت به مصالح خشک و سرد تکنیک‌های ناآشنا تبدیل گردید.

حای خوشوقتی بسیار است که اغلب شهرهای بزرگ ایران و کلیه شهرهای کوچک و دهات از این موهبت برخوردار نشده و اگر قسمی از تهران بیرون بگذاریم می‌بینیم که هنوز در گوشه و کنار کویچه‌ها و بازارها تپه‌هایی از کاهگل مقدس کنار زندگی مردم برای خدمت به مسافران و ماوای آنان انتظار میکند.

کاهگل هنوز در زمره مصالح مورد استفاده اکثر ساکنین مملکت ماست و با دیدن ساختمانهای غریب پابنخت که هر کدام نمونه‌ای از فکر شلوغ دوره ما و نیز هجوم مصالح جدید است شهر آرام کاهنگلی زیباتر و درخشانتر و عزیزتر جلوه میکند.



# ابراهیم بوذری

محمد بهران

نایب‌التولیه سابق آستان قدس رضوی



مرد خوش‌حضر و نیکو منقاری در خیابان ایران (عین‌الدوله سابق) جنوبی کوچه دکتر سنگ شماره ۱۷ سکونت دارد که نامش ابراهیم فرزند مرحوم علی‌اصغر طالقانی واسم خانوادگی او « بوذری » است. ایشان بسال ۱۲۷۵ شمسی یعنی فریب هفتاد سال پیش در طالقان وطن استاد عبدالمجید درویش قدم بر مرصه وجود گذاشت. وی نیباً با سبباً با مرحوم حاج شیخ محمد آقا طالقانی امام جماعت و پیشماز پیشین مسجد سه‌سالار بهران پدر آقای دکتر بوذری سناتور فعلی و وزیر اسبق دادگستری مربوط است و خلاصه از خانواده علم و تقوی بشمار می‌رود.

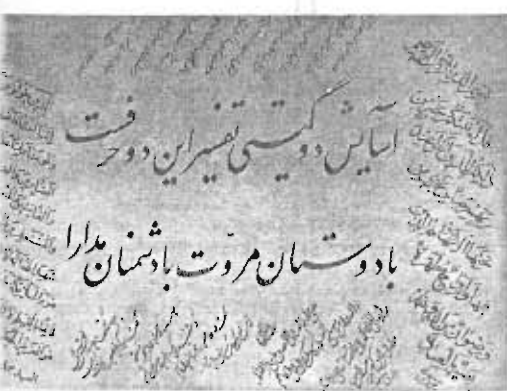
بطور کلی هر شخص با استعدادی از زادگاه خود بهری بزرگ بچکم « غایبک بالساد الاظم » کوچ میکند تا نصیب و بهره بیشتری از مادیات و معنویات دریابد بنابراین برای تغییر مکان وضع باید شهر تهران را انتخاب کرد زیرا بطالقان نزدیکتر ورشد و ترقی در آن آسانتر است. آقای ابراهیم بوذری نیز تبعیت از همین اصل پس از فراغ از مکتب‌خانه طالقان روی تهران آورد و ادبیات و فقه و اصول را نزد اساتید وقت دریافت و از مرحوم حاج سید علی شوشتری اجازه درامور جلیه گرفت.

ضمن تحصیل و مطالعه استعداد فن خط را از خود بروز داد و رموز نستعلیق را از حاج زین‌العابدین استاد محمد عماد طاهری و عماد الکتاب سیفی قزوینی بترتیب و بتدریج فرا گرفت و امیران کتاب‌کتابت ائمه و علی عبدالرسولی (پدر مرتضی عبدالرسولی و برادر آقای شیخ‌الدینک اورنگ) تحریر نسخ را بی‌اموخت بطوریکه آقای ابراهیم بوذری خود استاد خطوط مختلف گردید و شاگردان زیادی از جمله میرزا ناصر ماجدی، فضل‌الله اعظمی، حسین معزی، سید ابوالقاسم حبیبی و امثال آنها این فن شریف را از او کسب کردند.

باری استاد ابراهیم بوذری در وزارت دیوار شاهی با سمت فرمان‌نگار و مجلس شورای ملی با سمت خوشنویسی و وزارت دادگستری با سمت کارشناس رسمی خطوط خدمات قرار و دولتی عهده‌دار بود تا سال ۱۳۴۰ شمسی که با تقاضای استعفیای نائل آمد مع‌الوصف از استادی و تحریر کامل او در مسائلی خطوط هنوز مقامات رسمی بهره‌مند میشوند. این مرد نیک‌نهاد با کمال علاقه بر معلومات جدید و قدیم

و اخلاق و منکات کریم سندی گرم و دلنشین دارد و زیر ویم آنرا از استاد ابوالحسن اقبال آذربایجانی که اکنون در سنین ۹۶ سالگی باز دارای حیات مقبولی است تعلیم گرفته و در مجالس سیر و سلوک و محافل فقر و فتنه خود بدان مشرف است شنوندگان را مجذوب میکند و برای حقیقت از راه درویشی و طریقت میکشاند. با اضافه طبع شعر حساس و موزونی هم دارد ولی معتاداً تظاهر بآن نمیکند و مانند سایر خصوصیات زندگی و معالی و معال خود پنهان میدارد.

آثار و کتب زیر شاهد استادی او در فنون خط است: کتبه شاه‌خلیل‌الله در نزد آراسگاه‌سعدی - درواز قرآن شیراز - منتخب دیوان مسعود سعد سلمان - جوامع الحکایات - مایخص منبوی - پاریس نغز - نار یخچه آبشیراز - وقفنامه‌های موقوفات مسجد فخرالدوله و بیمارستان نمازی. اینک از خط او که مشتمل بر شکسته و نستعلیق و کت و نسخ میباشد:





شکل ۷۴ - درفش رسمی دولت  
ایران در فاصله سالهای ۱۳۳۴ -  
۱۳۱۸ ه . ق .



شکل ۷۵ - درفش دو حاشیه که  
برای مدت بسیار محدودی در  
دوره مشروطیت معمول و متداول  
گردیده است .

# تاریخچه‌ی تغییرات و تحولات درفش و علامت دولت ایران

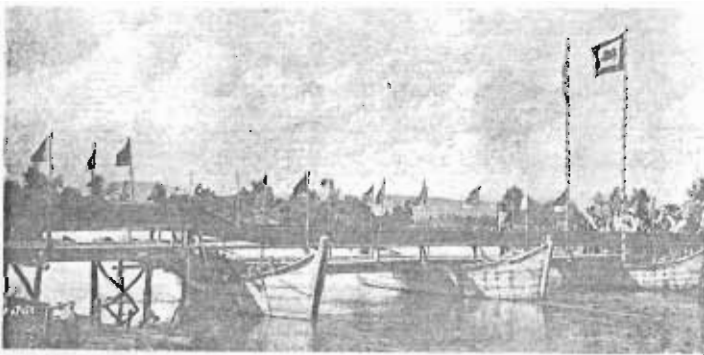
## از افازنده سیردستم به جبر سر تا امروز

۴

یحیی ذکا.

سین قدیمی و تشریفات و مقررات مخصوصی که در سازمانهای دولتی و درباری دوره‌ی سلطنت ناصرالدین‌شاه وجود داشت در دوره‌ی سلطنت مظفرالدین‌شاه و تا چندی پس از آن، در برخورد با نظامات جدید اروپایی که کم‌کم در ایران رسوخ می‌یافت، بهم‌خورده از میان رفت و بدین سبب در امور مختلف ممالک بی‌تفاوتی و اختلال و آشفتگی پدید آمد که در موضوع مورد بحث ما یعنی وضع درفش و شیر و خورشید نیز بی‌تأثیر نبود، از آن جمله چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم، فرق و امتیازی که سابقاً بین شیر و خورشید نشسته‌ی بدون شمیر و شیر و خورشید ایستاده‌ی با شمیر در امور کشوری و لشگری قائل بودند از میان برخاست و تنها وزارت امور خارجه و برخی وزارت‌خانه‌های دیگر (پست و تلگراف) که از سایر وزارتخانه‌ها سابقه‌دارتر و محافظه‌کارتر بودند همچنان در سرانجامها و اوراق رسمی خود اغلب از شیر و خورشید و شیر نشسته، استفاده می‌کردند. شادروان کسروی در «تاریخچه‌ی شیر و خورشید» درباره‌ی این موضوع با تردید چنین نظر داده‌که: «... گویا برخی دولتیان می‌ترسیده‌اند که از سر با ایستادن شیر و شمیر بدست گرفتن آن، گمان جنگجویی بدولت ایران رود و آن را باحال ناتوانی دولت سازگار ننمیدیده‌اند.

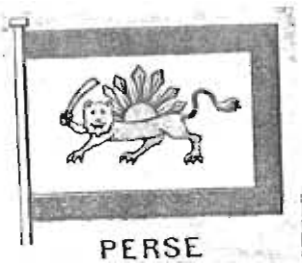
این کارت پستال که پس از روشن شدن مطالب مربوط به درفش‌های دوره‌ی مظفرالدین‌شاه بدست نویسنده رسیده است، مظفرالدین‌شاه را در سفر سال ۱۳۴۰ ه. ق. هنگام عبور از کشتی به آسرای روس نشان میدهد. درفش که در این تصویر نمایانست و از طرف دولت روس با سفار ورود شاه ایران برافراشته شده است در چهار طرف حالتی رنگ‌سبز دارد و چنین پنداشت که در این زمان نیز درفش رسمی قاجار و قاجاری داشته و در آن سوراخی نبوده است.



شهر و مردم



Armoires de la Perse.



PERSE



وزارت امور خارجه  
کتابخانه  
شهر تهران  
۱۳۳۱

شکل ۷۷، بالا راست: تصویر درفش ایران  
از لاروس کوچک که در سال ۱۹۰۷ چاپ شده است

شکل ۷۸، بالا چپ: آرم دولت ایران از لاروس  
کوچک چاپ ۱۹۰۷ میلادی

شکل ۷۹

از این رو با سیاست راه رفته بر روی نامه‌های وزارت خارجه و همچنان بر روی برخی سکه‌ها شیر خوابیده و می‌نگاشته‌اند. چنانکه همین رفتار در وزارت خارجه تا پیش از زمان رضاشاه پهلوی نگه داشته شده بود و شیرها بر روی نامه‌های آن وزارت خوابیده و بی‌شیر نگاشته می‌شد.<sup>۴۷</sup> آقای سعید نفیسی در کتابچه‌ی خود درین مورد نوشته‌اند: «در آغاز دوره‌ی قاجاریه امتیازی در میان شیر ایستاده و شیر خفته نبود ولی آنک آنک چنان می‌نماید که شیر ایستاده بیشتر رایج شده و آنچه معروفست ویران» شیر حکایت کرده‌اند ایست که در زمان ناصرالدین شاه شیر ایستاده را در موارد عمومی بکار بردند و شیر خفته را تنها برای وزارت امور خارجه نگاه داشتند. شاید برای آنکه در آغاز در غلامت دولتی که در خارج از ایران بکار برده بودند شیر خفته معمول بوده است»<sup>۴۸</sup>.

آقای نیر خوری در مقالی خود در اطلاعات ماهانه چنین آورده: «اما چیزی که مسلم است مدتها علامت دولت ایران بخصوص شیر و خورشیدی که بالای نامه‌های وزارت امور خارجه و پست و تلگراف خیزد می‌شد شیر خفته و بدون شمیر بود و این رسم تا این اواخر نیز ادامه داشت...»

۴۷ - تاریخچه‌ی شیر و خورشید چاپ دوم ص ۲۶

۴۸ - درفش ایران ص ۷۸

آنچه باید درباره‌ی دونظر بالا بگوییم این است که اولاً برخلاف نوشته آقای نفیسی اتفاقاً فقط در اوایل دوره قاجاریه (دوره‌ی محمدشاه و ناصرالدین‌شاه) بوده که امتیازی در میان شیر ایستاده‌ی شمشیر و شیر نشسته‌ی شمشیر نبوده است و این بعدها بوده که فرق آن دو از میان رفته و کم‌کم تنها شیر ایستاده رواج یافته است و انگهی برخلاف تصور آقایان، استفاده از شیر نشسته در سرنامه‌های وزارت امور خارجه نیز چندان کلیت و عمومیت نداشته و امر ثابت و مسلمی نبوده است زیرا بنا بر مدارک موجود گاهی در اوراق رسمی وزارت امور خارجه از شیر ایستاده و یا شیر نشسته‌ی شمشیردار (ش ۷۹) نیز استفاده می‌شده است، و تنها شاید بتوان گفت که اغلب در مهرهای وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات دولتی، که تاحدی تمویص آنها دیر بدیر انجام می‌گرفت، بنا بر سنت قدیمی، نقش شیر نشسته و شمشیر نگاشته می‌نموده است و این موضوع نیز با مراجعه بتاریخ مهرهای زیر یا پشت نامه‌ها بخوبی آشکار می‌گردد.

شکل ۸۰



شکل ۸۱



برای نمونه، در این صفحه تصویر شیر و خورشیدی بچاپ رسیده که از بالای تلگرافی که مطلب آن در سال ۱۳۲۲ ه. ق. از پشت به تبریز مخامبره گردیده، برداشته شده است ولی مهر «تلگرافخانه مبارک» که زیر همین تلگرام بهاد شده نقش شیر و خورشید نشسته و بدون شمشیر دارد. باز در همین صفحه تصویر شیر و خورشیدی را می‌بینیم که در بالای ورقه‌ی «تذکره مرور» (گنبرنامه) که در تاریخ ۱۳۳۴ ه. ق. صادر شده، نقش گردیده است و این شیر و خورشید از آن جهت که تاج کبابی آن را نزدیک به حقیقت رسم کرده‌اند بسیار جالب است ولی در همین تذکره نیز مهر وزارت امور خارجه که با آن تصویر شیر و خورشید را باطل کرده‌اند نقش شیر نشسته بدون شمشیر دارد و از طرف دیگر در همین تذکره دیده می‌شود که مهر کنسولگری ایران در شهر سن پترزبورگ که در چشمان زده شده است نقش شیر و خورشید ایستاده با شمشیر و تاج دارد. از همین يك ورقه گنبرنامه نیز حتی ما می‌توانیم قیاس نماییم که در این دوره‌ها تاجه اندازه رشته‌ی نظام امور گسخته بوده و در طرز استعمال علامت دولتی اختلال بوجود آمده بوده است. قطعه‌ی کارت پستی رنگین در مستهاست که تصویر سردر و جلوخان، «باب هسایون»

را از دست خیابان الماسیه نشان میدهند. در بالای طاق‌های هلالی سردر، درفش بزرگی در اهتر است که دارای متن سفید و حاشیه‌های سرسبز و در وسط آن شیر و خورشیدی دیده می‌شود که قرص خورشید بصورت دایره‌ی کامل، با فاصله‌ی بیشتری از شیر قرار گرفته است. آقای حمید نیر نوری این درفش را از زمان ناصرالدین‌شاه دانسته و در مقاله‌ی خود نوشته‌اند: «بیرق ایران در زمان ناصرالدین‌شاه خیلی شبیه بیرق زمان محمدشاهست و دور بیرق دونوار باریک قرمز و سبز دیده می‌شود ولی زمینه‌ی بیرق قرمزی یا سفید بوده و در وسط آن علامت شیر و خورشیدی زین منتهی کوچکتر از شیر و خورشید بیرق‌های محمدشاهی نقش است». نویسنده به چند دلیل - یا نظر آقای نیر نوری موافق نبوده و این درفش را از زمان ناصرالدین‌شاه نمی‌داند:

یکی بدلیل این که چنین درفشی در میان درفش‌ها و علم‌هایی که تاکنون از دوره‌ی ناصرالدین‌شاه شناخته‌ایم، دیده نمی‌شود و سایر آثار آن زمان نیز بر بودن و استعمال چنین درفش دلالت نمی‌نمایند. دوم بدلیل خود عکس که در آن، درختان کهن و بزرگ جبار، چنان سایه‌ی درختان الماسیه انداخته است که بجز قسمت جلوخان باب همایون و اقامه‌ی خیابانهای «باب‌السلطنه» و «در باندرون»، هیچ‌جا زاپوشانیده‌است، در صورتی که با توجه به نقاشی محمودخان ملک‌الشعرا از این خیابان در سال ۱۲۸۸ ه. ق. معلوم می‌شود در آن سالها که این خیابان تازه احداث گردیده بوده، هنوز جنازهای کنار جویهای آن کاشته یا بزرگ نشده بوده است و بالطبع، حتی تا آخرین سالهای سلطنت ناصرالدین‌شاه نیز نمی‌توانسته چنان سایه‌ی وسیعی داشته باشد که تمام سطح خیابان را بپوشاند. بنابراین این عکس در زمان ناصرالدین‌شاه انداخته نشده‌است. سوم آنکه چاپ کارت‌های پستی رنگین در زمان ناصرالدین‌شاه هنوز معمول نبود، و کارت‌های رنگین باسهمی از مناظر و رجال آن زمان، از عهد مظفرالدین‌شاه در ایران معمول گردیده است<sup>۴۹</sup>.

چهارم، در عکس روشنتری از این منظره که نویسنده در اختیار دارد، تاحدی بوضوح دیده می‌شود که در وسط در بزرگ، محمدعلی میرزا با قد کوتاه و گردن کشیده و لباس و کلاه تیره رنگ و جقه و تل، دست در کمر بند ایستاده و در پشت سر او شخصی با ریش سیاه و لباس سفید (که شاید امیربهادر باشد) با دستهای آویخته و حالت احترام قرار گرفته است.

آخرین دلیل این که در قاموس عموری عثمانی تألیف علی سیدی و چند تن از فضلاء معروف عثمانی که بسال ۱۳۳۰ ه. ق. در استانبول چاپ گردیده ولی مقدمه‌ی آن در ۲۸ کانون اول سنه‌ی ۱۳۲۷ ه. ق. نوشته شده‌است، در ضمن معرفی درفشهای گوناگون کشورهای جهان، در صفحه‌ی ۱۷۸ درفش ایران را با متن سفید و حاشیه‌ی سرخ و سبز یعنی بهمان شکلی که در سر در باب همایون افراشته شده، نشان داده است. در وسط یکی شیر و خورشید زرد رنگی نقش و در زیرش نوشته شده «بکلك» یعنی دولتی و در زیر دیگری که بدون شیر و خورشید است نوشته «تجار» حال آنکه ما چنین تصور بکنیم که این درفش مربوط به چند سال پیش از تألیف قاموس بوده است، باز تا زمان ناصرالدین‌شاه بسیار فاصله پیدا می‌کند و انگهی این نیز پذیرفتنی

۴۹ - این کارت پستال چنانکه در زیر آن نیز چاپ شده، یکی از پست‌نامه‌های قلمه‌کاری است که گویا از مناظر تهران آن زمان تهیه گردیده بوده است و حروف اختصاری نام شخص یا هنگامی که آنرا چاپ و منتشر کرده بصورت حرف S بزرگی است که در انتهای بالایی آن حرف نل و در انتهای پایینی آن حرف S کوچکی نوشته شده است.

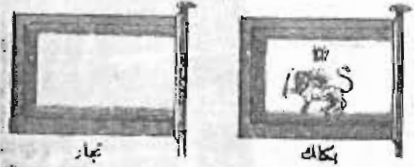
چون در حاشیه زیر کارت پستالیایی که از مناظر دوری متروکه عکس برداری گردیده و در دسترس نویسنده هست اغلب عنوان: «Société Economie, Cliché Stépanians» مشاهده می‌گردد از اینرو گمان می‌رود علامت مذکور نیز از حروف اول این عنوان بوجود آمده است و همچنین در پشت کارت‌های دیگری که این علامت بر روی آنها بجای رسیده، محل چاپ یا نشر «تهران» دیده می‌شود. آ موسی حواری» قلمه گردیده که می‌تواند کلیدی برای حل این موضوع بشمار آید.

شکل ۸۴



شکل ۸۳ - تصویر درفش دوچاشمیه دولت ایران از قاموس عثمانی

ایران



نیست که نویسندگان فاضل قاموس مهمی که باید آخرین اطلاعات را در این زمینهها بدست آورده در کتاب خود بگنجانند از کشور همسایه خود ایران آن چنان بی خبر باشند که در سال ۱۳۲۷ یا ۱۳۳۰، درفش زمان ناصرالدین شاه را بعنوان درفش دوره مشروطه معرفی نمایند.

اگر بازم فرض نمایم که نویسندگان قاموس عثمانی از وضع داخلی ایران و از نهضت مشروطه و تغییرات درفش ایران باخبر بوده اند، بناچار لاقلاً همتی یکبار که این درفش را در بالای ساختمان سدرت خانی ایران در استانبول می دیدند، پس چه گونه ممکن است بپذیریم که آنها چنین اشتباه بزرگی را مرتکب شده در کتاب خود درفش دوره ناصرالدین شاه را بعنوان درفش سالهای ۳۰ - ۱۳۲۷ معرفی کرده اند.

بنابر دلایل فوق دیگر شکی باقی نمی ماند که این درفش مربوط زمان ناصرالدین شاه نیست و مربوط بهین سالهای ۱۳۲۷-۱۳۲۶ (زمان تألیف قاموس) هجری قمریست که محمدعلی میرزا با خود کاشکی بر سر کار بوده است.

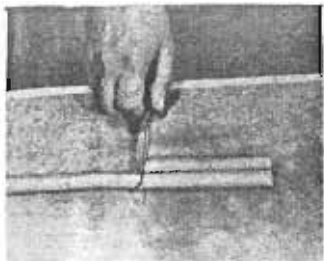
اما در مورد ایجاد و منسوخ شدن این درفش شاید بتوان گفت که چون محمدعلی میرزا به علت مخالفت با مشروطه خواهان، به قانون اساسی و معمولات مجلس شورای ملی وقعی نمی گذاشته است. در زمانی که علت بیحاشمت با مشروطه خواهان برخاسته بوده در برابر درفش ملی مصوب مجلس شورای ملی، این گونه درفش را برای بستگاه خود انتخاب کرده بوده که چند صباحی در میان هواخواهان او متداول شده و سپس با عزل و بیرون رفتن او از ایران، آن نیز منسوخ گشته، از یادها رفته است.

# آشنایی با فنون عملی بنسرسر سبک

جهت زواردای

## ساختن مجسمه بوسیله گل لوله‌ای

قبل از آنکه مبحث ساختن اشیاء مختلف را بوسیله گِل لوله‌ای و ورد کردن خاتمه دهیم روش ساده‌ای را در ساختن مجسمه‌های کوچک ذکر خواهیم کرد. این طرز کار بیشتر جنبه فانزری دارد ولی امکان آفرینش آثار بدیع هنری نیز با روش مزبور هست و بستگی بقدرت و مهارت هنرمند دارد. اینگونه مجسمه‌ها میتوانند جیبی تزئینی بسیار داشته باشد. در اینجا سعی کنید مجسمه اسبی مطابق آنچه در این صفحه ملاحظه میکنید بسازید دقت شما در اجرای دستوراتی که برای ساختن مجسمه مزبور لازم است بتدریج مهارت بیشتری در ساختن انواع مجسمه حیوان و انسان شما خواهد داد.



پس از آنکه گل بصورت لوله طویل درآمد دو قطعه بطول ۱۱ سانتیمتر از آن جدا میشود

دو قطعه مواری یکدیگر قرار میگیرد و در وسط وصل میشود



هنرمردم

کار را شرح زیر شروع میکنید.  
۱ - گل را بشکل لوله‌ای طویلی بقطر ۱۵ میلیمتر درمیا آورید.

۲ - دو قطعه بطول ۱۱ سانتیمتر از این گل لوله‌شده را جدا کرده و موازات یکدیگر قرار مینحید و در وسط این طول آندو را یکدیگر فشار داده و بهم وصل میکنید.

۳ - قسمت بهم وصل شده را بطول  $3/5$  سانتیمتر کاملاً یکدیگر بنحوی می‌چسبانیم که قدامه‌ای یک پارچه از گل بوجود آید و بدنه مجسمه اسب را بوجود آورد. چهارس آزاد دو قطعه گل لوله‌ای بشکل چهار پای اسب را بوجود خواهند آورد.

۴ - به‌تلاش چهار انتهای آزاد را مدور و صاف مینمائید تا امکان ایستادن مجسمه روی کاشی یا صفحه کبی بوجود آید.

۵ - یک قطعه از گل لوله‌شده بطول تقریبی ۵ سانتیمتر جدا میکنید و در یک انتها بطول  $1/5$  سانتیمتر این قطعه گل را مسطح مینمائید تا برای گردن مجسمه بکار رود.

۶ - قسمت پهن شده و یکی از دو انتهای بدنه اسب را مرطوب کرده و آندو را یکدیگر وصل می‌کنید. عمل اتصال باید بنحوی صورت گیرد که در حد فاصل



- ۱۱ - يك قطعه گل لوله‌ای شکل به طول ۵ سانتیمتر در محل دم وصل میگردد .
- ۱۲ - دو قطعه کوچک گل لوله‌ای نازک گوش مجسمه را خواهد ساخت .
- ۱۳ - اگر لازم بود ومیل داشتید میتوانید با يك قطعه گل مسطح باندازه مناسب‌ترین نیز روی مجسمه بوجود آورید .
- ۱۴ - وقتی فرم فوق‌الذکر آماده شد تا موقعی که گل نرم وقابلیت شکل‌پذیری دارد باید روی آن کار کرد و آنرا بهرم مورد دلخواه درآورد تا مجسمه حالت ابتدائی و اولیه نداشته باشد این قسمت کار از نظر تکنیک به‌بهارت و سابقه هندسی مربوط میباشد و تنها کمی وقت لازم است که تا گل خراب وار فرم اولیه خارج نگردد .
- ۱۵ - بعد از اتمام کار مجسمه خشک و پخته میشود و با



گل تخم مرغ شکل در محل گودی گردن که قبلاً ساخته شده است قرار میگردد

و با تغییرات دیگر مجسمه به فرم مناسب در خواهد آمد.

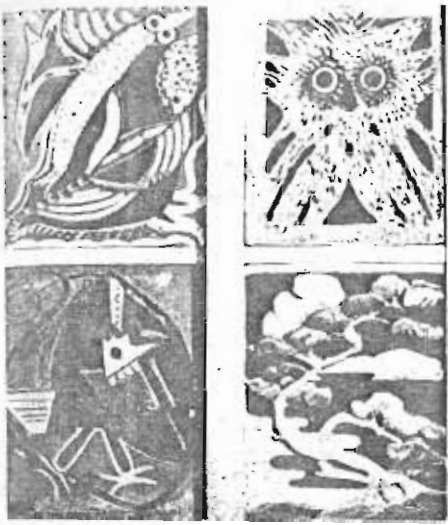


به آرامی خم میشود تا قوس پیدا کند

يك قطعه از گل لوله‌ای بعنوان گردن روی آن وصل میگردد



- هرچگونه شکافی وجود نداشته باشد زیرا در اینصورت هوای موجود در شکاف هنگام خشک شدن بیشتر در موقع پختن موجب جدائی دو قطعه از یکدیگر خواهد شد .
- ۷ - برای ساختن سر مجسمه يك قطعه دیگر به طول ۵ سانتیمتر از گل لوله‌شده جدا و آنرا بشکل تخم‌مرغ مدور مینمائید .
- ۸ - يك‌كمان دو انگشت شست و سیبیه دست راست قسمت بالائی گردن را کمی پهن و بطرف دو پای مجسمه متقابل میکنید .
- ۹ - قسمت پهن گل مدور شده بشکل تخم‌مرغ را مرطوب و بگردن وصل مینمائید .
- ۱۰ - دو قطعه گل کوچک باندازه نخود و در جای معین جسم مجسمه را موجود خواهد آورد .



چهار فرم از کاشی‌های بارلیف ساخته شده به روش لوحه‌گردن گل

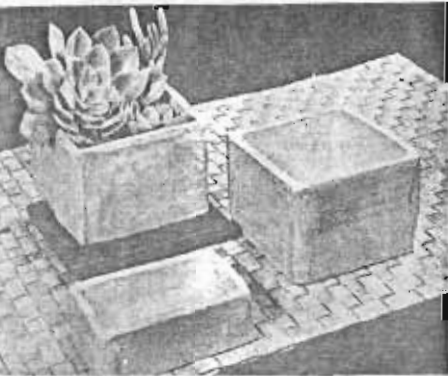


آن مجسمه ساده بدلخواه هرمنند بصورت چنین مجسمه‌ای درمی‌آید

لعایی مناسبی لعاب و پس از پخت مجده آماده کار است .  
 (قیمت لعابکاری و لعاب‌سازی بدآشرح داده خواهد شد) .  
 ساختن و آفرینش آثار سرامیک بطریق گل لوله‌ای  
 این روش یکی از طرق قدیمی آفرینش آثار سرامیک  
 میباشد و یکی از اولین آفریده‌های با این روش لوحه‌ها و تپشته‌های  
 بابلیهاست و اولین آن در هنر سرامیک را میتوان سربازان جاوید  
 داریوش محسوب داشت . همین طریق بتدریج در لوحه‌و کاشی‌سازی  
 منجر به اختراع و ایجاد قالب گردید و از نخستین برای  
 کاشی‌سازی استفاده شد که نوع مکانیکی واتوماتیک آن امروز  
 مورد استفاده است .

آنچه در این مقاله مورد بحث است بکار بردن روش  
 لوحه‌ای برای ساختن اشیاء هنری سرامیک میباشد که میتوان  
 کاشیهای برجسته (بارلیف) و کنده کاری شده (رولیف) تزئین  
 و همچنین انواع ظروف چهارگوش و سه‌گوش برای معارف  
 مختلفه باشد .

در این ساله مقالات ساختن کاشیهای تزئینی و ظروف  
 مختلف جمیه و پایه آباژور و گلدان و همچنین ظروف مسطح  
 برای میوه‌خوری را ذکر کرده و آفرینش فرمهای دیگری را  
 بامتنخصص داشتن روش کار بعهده علاقمندان و هنرمندان میگذاریم .



گلدان مکعب شکل ساخته شده به روش گل لوحه‌ای

# کیفیت زیبایی در نقاشی‌های ایران

از : لورنس بنیالین در بررسی هنر ایران  
ترجمه فوشین نفیسی

نقاشی ایرانی یکی از بزرگترین مکتب‌های هنر آسیای است که فرارادهای مشترک با هنر نقاشی هندی، چینی و ژاپنی دارد ولی دارای کیفیت خاص و جدا به منحصر نیز میباشد. حدود آن روشن است و بواسطه همین حدود هدف خود را با درستی شگفتی دنبال کرده است پارامی ازین حدود از خارج بآن تحمیل شده و برخی دیگر را هنرمند بطیب خاطر انتخاب کرده است. هنر نقاشی را در ایران منحصر به مینیاتورسازی یعنی مصورشودن کتاب‌های خطی میدانند - زیرا نقاشی‌های دیواری بیشتر از میان رفته و فقط از راه مینیاتورها است که ما در مغرب‌زمین میتوانیم درباره صفات فرآورده‌های نقاشی ایران دآوری کنیم نقاشی دیواری از همان اوان که در هندوستان مرسوم شد در ایران در زینت دیوار قصرها بکار رفته و آن از اسناد ادبی و بقایای کمی که تاکنون از زمان ساسانیان و اشکانیان برجای مانده مشهود است. این سنت حتی در دوران اسلامی نیز برجای ماند گرچه بعلت تعصب مذهبی بیشتر به تزئین حمام‌ها و خانه‌های شخصی منحصر شده بود. از کاخهای متعددی که چنین تزئین شده عده‌ای هنوز باقیست، قصر چهل‌ستون و عالی‌قاپو نقاشی‌هایی دارد که هنوز قابل مطالعه است، گرچه در چهل‌ستون بیشتر آنها را با نقاشی‌های جدیدتر پوشانده‌اند. نقاشی‌های دیگری نیز در کاخ اشرف و حجره‌های پل‌های اصفهان و ماچند خانه شخصی در جلفا باقی مانده است.

آنچه تاکنون کشف شده فقط اشاره بافتخارهای گذشته است که یکسره از میان رفته همانطوریکه تنها در عالم خیال فرسنگ‌های (نقاشی دیواری) زیبای سلسله تانگ را در چین میتوان دید - در ایران هیچگونه نقاشی که از نظر اندازه حدفاصل میان نقاشی‌های دیواری و مینیاتور کتاب‌ها باشد وجود ندارد - گرچه باید بگوئیم که اندازه بیشتر نقاشی‌های دیواری نیز کوچک است (۷۵×۶۰ سانتیمتر).

با این سبب در اینجا هم خود را صرف تحقیق در مینیاتورسازی میکنم که مهمترین مدرک برجای مانده ما را تشکیل میدهد. شریعت اسلام که ساختن اشکال را تجاوز به امتیاز ویژه خالق متعال میداند، هرگز نتوانست غریزه و استعداد هنری ایرانیان را پایمال کند. و شاهزادگان ایرانی در پشتیبانی از هنرمندان هیچ تردیدی نداشته‌اند. گرچه این مطلب مانع از پیدایش هنر عامه که بین‌ایده‌آهای مردم باشد گردید - چون خوشنویسی را با ارزشترین همراه میدانستند بنابراین طبیعی بود که کتاب بعنوان بهترین وسیله برای نشان‌دادن هنر نقاشانیکه در خدمت شاهزادگان بودند برگزیده شود.

در نسخه‌های خطی دوران سلجوقی (تصویر ۱-۲-۳) نقاشی رروی صفحه‌ی کتاب مستقیماً انجام میگرفت ولی بعد از حمله مغول که سبک ایرانی با ترکیب عوامل متعددی بهترین صورت خود در آید رسم بر آن شد که نقاشی‌ها را بر روی برگ کاغذ جداگانه تهیه میکردند و سپس

بر روی قفسی از مسطحه‌ن کتاب که نابسته می‌گذاشتند می‌جساده‌اند گرچه در فضای بسیار کوچک طراحی می‌کردند ولی قادر بودند چنان طرح کاملی بکشند که اگر آنرا در زیر دره‌مین پاندازه یک فرسنگ بزرگ کنند همچگونه کمبود نداشته باشد - ظاهراً سنت نقاشی دیواری غیر اداری در نسل نشانان باقیمانده بود.

درفین یازدهم میازدی (به‌هجری) کیورسیون‌های وسیعی دیده می‌شود. گاه‌گاه نقاش خود را محدود باشرایلی که کتاب باو تحمیل نموده نکرده است و شاخه‌های درخت و یا نامی از کوه و صخره از متن خارج شده و در حاشیه قرار گرفته است. (تصویر ۲) همین تزیینات همیشه یک هنر تزیینی باقیمانده زیرا برای نشان دادن بُعد سوم هیچ گونه کوششی در آن نکرده‌اند ولی از نظر وسعت اغلب رابطه خود را با مضمون کتاب حاد کرده است.

«موضوع آن» محدودیت دوم است که از خارج بآن تحمیل شده است گرچه داستانهایی



نکل ۱- مکتب سلجوقی  
قرن هشتم هجری

مربوط به حضرت محمد و پیامبران دیگر عیسی و موسی و سایر پیرمندان طایفه یهود را اغلب ترسیم کرده‌اند ولی نقاشی مذهبی بآن معنا که جلوسه عبادت داشته باشد وجود نداشته است. شریعت اسلام چنین هنری را منع کرده است. نزدیکترین مرحله به نقاشی هنری تصویر معراج حضرت رسول است (تصویر ۵) و یا ملاقات وی با موسی و نظاره کردن آتش جهنم (تصاویر ۶-۷-۸).

ولی نباید تصور کنیم که الهام مذهبی کاملاً در میان نبوده است. افکار متصوفین که چنان تأثیر عمیقی در شعر فارسی داشته است در نقاشی نیز بخوبی احساس می‌شود - اگرچه شناخت آن چندان آسان نیست - زیرا متصوفین روابط زندگی عادی را بعنوان شعار (حمبول) انتخاب کرده‌اند و در نتیجه نزدیکانی که صاحب نظر نباشد با شاه حقیقی تصور می‌شود - محدودیت‌های دیگر نیز در سبک نقاشی ایرانی هست که هیچ ارتباطی باقی‌بمانده ندارد و بنظر می‌رسد که از تمایل آن نقاشی سرچشمه گرفته است.

برای نشان دادن بُعد سوم هیچ گونه جستجوی نکرده‌اند، از اثر جوی و آبر و سایه روشن بکمان چشم پوشیده‌اند - در این مورد نقاشی ایرانی از مشخصات عمومی هنر آسیایی سهم دارد که همیشه از نشان دادن سایه اجتناب کرده‌اند هرگز شب نشان داده نشده مگر در نقاشی مغولی هند که مستقیماً از نقاشی اروپائی متأثر شده است.

درست است که در مکتب سازی ابتدا چینی‌ها و بعد نال آنها ژاپنیها آثار حوی را بخوبی

ترسیم کرده‌اند و مسافت‌ها، مه و ابر را میان کوهها بدرستی نشان داده‌اند ولی در نقاشی‌هاییکه  
مختص محورسازی است، در بیش از صورت‌هاییکه در يك منظره هست و یا منظره‌ای که در آن  
محور هست سن معهود ژاپنی و چینی چندان تفاوتی با سن هنرمندان ایرانی ندارد، و منظر سازی  
هرگز در نظر ایرانیان رشته منحصی از نقاشی نبوده و هرگز چون آئینه‌ای برای منعکس ساختن  
احاسات انسانی بکار نرفته‌است - (تصویر ۹) - در چین منظر سازی حتی بیش از این بوده‌است.  
واقعا می‌تواند برای نشان دادن رابطه انسان و جهان - در نظر آنها زندگی انسان جزئی از طبیعت  
است و بنا بر این طبیعت‌سازی عالی‌ترین انواع نقاشی است.

این خصوصیات متنوع در نقاشی از طرز فکر ملت‌ها سرچشمه می‌گیرد و در نظر ایرانیان  
مانند اروپائیان انسان و کارهای او موضوع اصلی و جاذبه قلبی آنست و طبیعت را تنها بعنوان  
سحنه آن پذیرفته‌اند و بخودی‌خود مطالعه نکرده‌اند.



۱۱۱ - شکل ۳ - کلیله و دمنه - مکتب سلجوقی - ۶۴۳ هجری

۱۱۲ - شکل ۳ - کتاب سعک عیار - مکتب سلجوقی - قرن نهم

۱۱۳ - شکل ۴ - جنگ گوردز و ایران - شاهنامه فردوسی - مکتب  
هرات - ۸۴۲ - کتابخانه سلطنتی تهران



شکل ۵ - حجت طلائی . مکتب تبریز - بهراج حضرت یحیی (ع)  
ممنون به سلطان محمد.



شکل ۶ - سایدگار بیوی . بیرونی - آثار اناجیه



طرح عمومی يك نقاش ایرانی نشان دهنده کوشش‌های تدریجی برای توافق ظواهر و سازش آن با سنن مفید است هنگامیکه ما به گروه اشخاص صحنه‌ای در يك سطح با چشم نگاه می‌کنیم ، صورت‌هاییکه در عقب صحنه جا دارد توسط آنهاییکه در جلو می‌نشینند تارک شده‌اند - ساده‌ترین وسیله برای اجتناب این نقص و نتیجه زبان آور آن اینست که ردیف دوم (عقب‌تر) افراد را در سطح بالاتر قرار دهند - حتی اگر لازم باشد تصویر اشخاصی را که در فاصله دورتر می‌نشینند در يك سطح سوم جای دهند . تدریجاً هنرمندان آسیائی به یک نوع مناظر و مرابای (پرسپکتیو) تجربی رسیدند ، که عبارت است از بالا بردن تصورات بیننده با ارتفاعی که بتواند اشخاص را در سطح‌های مختلف بیک نظر بی‌آنکه آنها را مخلوط بکنند ببینند و افق را نیز در همان حال بالا برده‌اند - نقاشان ایرانی باین طرح عمومی قراردادهای خود را نیز افزوده‌اند ، از جمله علاقه شدیدی داشته‌اند که زمین را با بوته‌های گل و گیاه ، بطرز کم و بیش منظمی بی‌توجه یا اندازۀ طبیعی آنها زیست کنند - اغلب گلها را نیز بسیار بزرگ کرده‌اند ، هنرمندان ایرانی علاقه دارند که از پشت صخره و سنگ‌هاییکه اغلب برای مشخص کردن پایان منظره رسم می‌کردند سر و یا نیم تنه مردان و زنانی را نشان دهند که بر صحنه نظاره می‌کنند و یا آنکه سر نیزه و درفش‌های افراشته از پشت کوهها نمایان است بدین وسیله می‌توانند نشان دهند که در ماوراء دید ما نیز زندگی و فعالیت ادامه دارد و تصورات انسان را با يك احساس بزرگ نمودن تقویت بکنند (تصویر ۱۰).

در شاهنامه فردوسی مطلبی است که مکرر تصور شده است . و آن صحنه‌ایست که چند نفر

هنگام شب مردی را که در جاهای زندانی است نجات میدهند . در اینجا هنرمند ایرانی همواره در نظر داشته است که بیننده میخواهد بداند که چه میگذرد بنابراین ستاره در آسمان نقش کرده تا بر زیبایی شب بیافزاید - از طرف دیگر اشخاص را در روشنائی کامل رسم کرده چون بیننده میخواهد زندانی را نیز در جاه و همچنین نجات دهندگان او را ببیند بنابراین قسمتی از زمین را برداشته است تا هم چنانکه از پنجره درون اتاق را می بینیم اندرون چاه را نیز ببینیم - برای خورشیدی کامل بیننده حتی نکته های با رنگ را هم فراموش نکرده است . عشق با فسانه پردازی بر تمام نقاشی ایرانی حکم فرماست - ایرانیان علاقه کودکانی به عذاب دارند - برای غریبان افسانه گریزی از جهان حقایق بدجهان شگفتی هاست . برای آنها نفس زندگی است . ایرانیان شیاء را بطوریکه غریزی تمام کودکان سراسر جهان است رسم میکنند - در حالیکه در غرب ما چنان بیستستی حقیقت که از امتیازات ویژه قرون وسطی است و جزو مسام سنت های فکری ما است و با جستجوی پایان ناپذیر در دوزخ جهانی که در آن زندگی میکنیم حیرت فرماییم که بعضی آنکه

مکتب تبریز - فروغ بازردهیم . حضرت موسی غول را اسیر میکنند .  
حضرت پیغمبر به تخت نشسته و حضرت علی را می بندد - حضرت مرید  
و بچه . مجموعه خصوصی دربارش



السروي - آثار الباقیه - حضرت پیغمبر - حضرت علی را جانسی  
انتخاب میکنند



شکل ۹ - منظره . مکتب شیراز بتاریخ ۸۰۹

بهر چیزیکه باستانداردهای پذیرفته شده ما مطابق نباند بر خورد کنیم یک حال برتری بما دست میدهد ولی قبل از هر چیز هنرمند کسی است که بتواند تازگی دید یک بیچه و احساس تمجیب او را نشان بدهد .

نقاشان ایرانی صنعتگران ماهری هستند که از انتخاب کاغذ و رنگ مشکل پسندند و مایلند کار خود را بهترین وجهی انجام دهند . اغلب آنها بیکیکه نسخه های خطی را مصور میکنند صنعتگرانی بیش نبودند که روشی را که آموخته بودند باخوردندی کامل دنبال می کردند - فقط ماکمی ترتیب جدید بموامل معهود و سنتن قدیم قناعت میکردند .

ولی نباید یک کتب هنری را با کار شاگردان آن سنجید بلکه شاهکاران استادان را باید ملاک قرار داد . هنرمندان ایرانی باتمام محدودیت هایی که باشان تحمیل شده و با همه سنتی که حتی کجکاوای دقیق کمتر در آن تغییر داده است کامیاب شده اند معجزه هایی از زیبایی برای رضایت جهانیان تهیه کنند .

نقاشان اروپائی اغلب در پی آن بوده اند که جهان قابل رؤیت و لذتی را که از آن دست میدهد فاش کنند . و سنت حتی تا همین اواخر نشان دادن تمام آنچه که می بینند و حفظ مناسبات طبیعی آنها وادار میکرد .

ولی ایرانیان با آزادی بیشتری مجمل هر چه را که میخواستند از طبیعت انتخاب میکردند -





شکل ۱۰ - خسته نظامی ، مکتب تبریز - سلطان سنج ویرزن

و آنچه در آن درحافظه باقیمانده بطرز زیبایی درصفحات نقاشی نقش میگردند - يك درخت شكوفه دار درفاصله دور بصورت يك لكه صورتی با سفید درمیآید - بنابراین آنرا ازفاصله دور رها کرده و نزدیک چشم قرار میدهند تا نشان بهار و زیبایی آن باشد - در هیچ هنری برخورد زیبایی از ظاهر شدن گل درمقابل آسمان آبی که باسزی درختان سرو بلندبالا جلوه بیشتری گرفته باشد چنان زیبا نشان داده نشده است .

شاهکارهای امپرسیونیست از تئوریهای آنها که عبارت از ثبت کامل آنچه که بر روی قرینه چشم نقش می رسد بدون دخالت فهم و تجربه در آن ، بیرونی نمیکند بلکه بیشتر از ندای يك احساس صوفیانه درك شکوه زیبایی برتراز دید عادی الهام میگیرند . از میان برداشتن مقیاس عادت ها و درهم ریختن دید همبستگی جهان و دیدن جهان با بنیان تازه هدف هوشیارانه هنرمندان امپرسیونیست است . و این همان چیز است که لطف طبیعی مسوب بصرفیانی نیز میباشد . ایرانیان تمایلی بر احساس صوفیانه دارند که بر آن معنای تمام آنچه را که در شکوه پروردگار شریک است که از آن آمده و در آن نیز مشترک میشود و دید آنها حالت وجدی دست میدهد که از احساس سرچشمه گرفته و با اینهمه مافوق است - نشان ایرانی با اثرات نور چندان توجهی ندارند فقط بستگی دارد با معنایی که با آن برخورد میکنند . آنها را شکوه نور جذب نموده و تمام صفحات آنها را یکسان روشن کرده است .

# عکاسی

هنای

دکتر هادی

پرتره (نک چهره)

تجزیه و تحلیل خطوط چهره‌ی انسان و بخشیدن قدرت نمایش تصویری صادقانه‌ی سبک بالاین هدف عکاسی در ضمن مشکل‌ترین و طبیعی است.

پرتره، از گیرنده و خلق‌کننده‌ی آن، مهارت فنی فراوان و احساس هنری عمیق میطلبد. زیرا این دو خواصی است که بدون آنها ایجاد یک تصویر موزون، حقیقی و طبیعی غیر ممکن است. وقتی از موضوعات متحرک بحث می‌کردیم گفتیم که در هوای آزاد (پر طبیعی) چگونه باید پرتره گرفت. در اینجا فقط می‌خواهیم بگوئیم که این میدان عمل تا چه حدی محدود است: گرچه نور روز به‌چهره نرمش و ملایمت و عمق و برجستگی خوش‌آیندی می‌بخشد اما لازم است بدانیم که معایب و اشکالات زیادی نیز دارد. مثلاً متغیر و ناپایدار است و بی‌بیل و اراده‌ی عکاس قابل دستکاری نیستند. اگر از نور مستقیم خورشید بدون امکانات نرم و ملایم‌ساختن سایه‌ها، استفاده شود تصاویر خشنی ایجاد خواهد شد که فقط برای چهره‌های خامی مناسب است. این نور خشن در تصاویر کسانی که در حین کار و حرکت سرعت از آنها عکسبرداری شده قابل تحمل است اما آنها را به‌منوان پرتره‌های واقعی نمی‌توان پذیرفت.

در مورد پرتره‌هایی که در سایه تهیه می‌شود، گرچه دارای سایه‌روشن بسیار ملایم و خوش‌آیندی است اما مناسبانه بسیار مسطح و بدون عمق و برجستگی لازم می‌باشد.

از این روست که معمولاً پرتره‌تست‌ها استفاده از «نور مصنوعی» یعنی نور چراغ را ترجیح می‌دهند. مورد بحث ما نیز در اینجا انواع همین پرتره‌هاست. پرتره از آغاز کار تغییرات فراوانی بخود دیده‌است. اگر یک آلبوم پرتره‌های قدیمی را مطالعه کنیم خواهیم دید که نادارها و هیل‌ها و تالیوت‌ها اکثراً مدل‌های خود را «سریا» (شکل ۱) یا لائیل «نیم‌تنه» (شکل ۲) عکاسی کرده‌اند. آنها ماثنا و نمونه‌هایی از خود بیادگار گذاشته‌اند که بسیار عالی و زیبا بوده و برای همیشه

ارزش خود را حفظ خواهند کرد. حتی جای تأسف است که این سبک کم‌کم متروک گردید (تحت تأثیر فیلم سینما و چهره‌های درشت‌آن). البته نمیتوان انکار کرد که بعضی از چهره‌ها دارای جادیت خاصی و غیر قابل بحث است و ارزش تجزیه‌ی جزئیات آنرا دارد (شکل ۳). چنین صورت‌هایی برای عکس‌های درشت که تمام‌کادر را فقط چهره‌ی پر می‌کند بسیار مناسب است اما نمیتوان ادعا کرد که همه‌ی صورت‌ها دارای چنین وضعی می‌باشد. از طرف دیگر لباس شخصی و اوضاع و احوال او - بدون بحث از زیبایی کمپوزیسیون تصاویر - میتواند مدارک پرارزشی از لحاظ روان‌شناسی بوجود آورد.

برای توفیق در دیدست آوردن یک پرتره‌ی خوب چه باید کرد؟ پیش از هر چیز مدل را بدقت تحت معامله باید قرار داد و خوب او را درک کرد، در فشار دادن بدگمنی دکلاکتور برای گرفتن عکس ابتدا باید عجله داشت، برعکس لازم است او را بحرف زدن، نکان خوردن و زلله‌ی بدن واداشت. بدین ترتیب است که بهترین حالات و طبیعی‌ترین رُست‌های او را میتوان کشف کرد. این، در یکی حالت تنگ و در دیگری لیختند و در سومی اندوه می‌تواند باشد.

جر خیزدن بدور مدل برای یافتن بهترین نقطه‌ی دید، جائیکه معایب او نظر نمی‌رسد و مزایایش ارزش بیشتری پیدا میکند، از ضروریات کار است. مثلاً همه میدانند که اغلب چهره‌ها طرف خوب‌بود دارد و هم‌چنین کسانی دارای نیم‌رخ غالب بوده و بعضی‌ها فاقد آن هستند. یکی دارای چانه‌ی چاق و غضب‌ناک (لزام است از پائین آوردن سرش جلوگیری کرد) دیگری صاحب بینی بزرگ و عظامی می‌باشد (از گرفتن عکس اینرسی او خودداری باید نمود).

این چند نکته و اشاره‌ی سریع بدانها از ابتداء سخنی کار پرتره را امایان می‌سازد. قسمت عمده‌ی زیبایی تصاویر «مدل»‌ها و «ستارگان سینما» از این لحاظ است که آنها میدانند چگونه



بالا راست : شکل ۱ - عکسهای آتم توسط نادار برترهتست مشهور در بگفرن پیش گرفته شده است

بالا چپ : شکل ۲

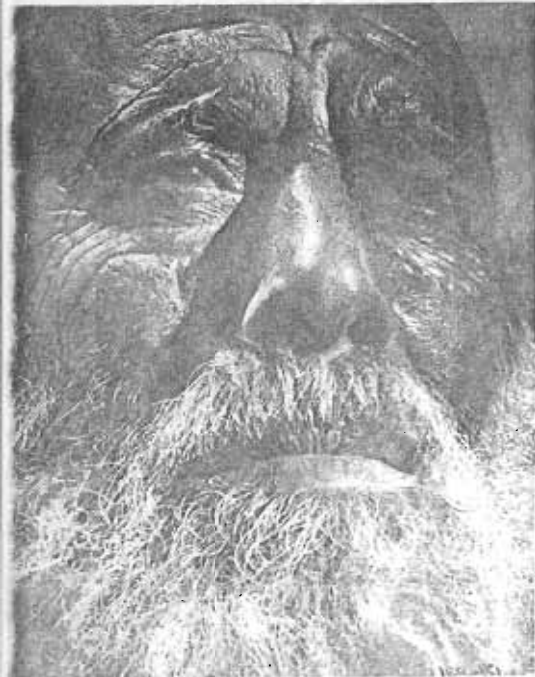
پائین : شکل ۳

در برابر دوربین قرار گیرند و باین ترتیب کمک شایانی در یافتن بهترین نقطه‌ی دید می‌کنند.

اگر برتره‌های حساس‌ادگی غیر قابل اجتناب را کنار بگذاریم آمانورها معمولاً می‌توانند مدل‌های خود را در کمال آراستگی انتخاب کنند. آنها می‌توانند کار خود را محدود سازند بگرفتن عکس از مدل‌هایی که بهات زیباترین خاص و کارا اکثر چهره‌هاشان را بخود جلب کرده است. اما بک برتره‌تست حرفه‌ای، بدون اینکه امکان رد کردن داشته باشد، شاهد هجوم هر نوع مسافری به استودیوش بوده. آنها خواه فتوزیک باشند و خواه مسافری او حضور بگرفتن بکسان است و علاوه بر آن از چنین مسافری باید مشاوره‌ی درست کنند که با ایده و تصویری که آنان نسبت بچهره دارند مطابقت داشته باشد. حتی لازم است برای برتره‌ها تسلق بگویند و آنها را هدایت کنند!

وسائل کار

ساده تصور کرده که برای گرفتن برتره از کیفیت‌های



هنر مردم را در میان مردم جستجو کنیم - خواننده گرامی آقای دکتر یوسف نیری زیر عنوان هنر مردم را در میان مردم جستجو کنیم چنین نوشته اند :

« این آرزوی دیرینه است که مجله هنر و مردم دارای قدرت مادی و معنوی بزرگی از نظر چاپ و طبع و نشر و عکس و بخصوص چاپ رنگی شود تا بتواند آثار برجسته هنری ایران را که آیات واقعی ذوق و طرح و رنگ میباشند بصورت اصلی خود به ملت ایران و به مردم هنردوست دنیا ارائه نماید . و موفق شود پایگاه نمایش هنر اصیل و عالی ایران قرار گیرد . من شائق پیشرفت و هنرنمایی این نامه گرامی هستم . و به همین منظور است که بخود جرئت داده شده ای از آرزوهای خویش را در مورد آن مجله و مطالب آن در این نامه تقدیم می دارم :

بسیاری از آثار ارزنده هنری ایران که در داخل یا خارج کشور میباشند با جهت مستشرقین و هنردوستان و عشاق هنر دنیا در کتب و محلات خارجی به بهترین وجه ممکنه طبع و توزیع شده است . به نظر من واجب ترین و مهمترین وظیفه مجله هنر و مردم انجام وظایف انجام نشده (یا ناقص انجام شده) در مورد هنر اصیل و عزیز ایران میباشد .

و برای اینکه نام «هنر و مردم» واقعیت پیدا کند واجب است که آثار هنری مهم ایران را که مورد توجه و مطالعه دیگران قرار نگرفته در مدنظر آورده و آثار ارزنده و گم نامیرا که از انظار پنهان مانده اند نمایان و معرفی نمایند هم اکنون خوش بختانه این آثار در دست مردم ما موجود و فراوان است . در سنوات اخیر در کشور ما عادت بر این جاری شده که فقط به هنری اهمیت داده میشود که آن هنر مورد توجه و دقت شرق شناسان غربی و امریکائی قرار گرفته است .

ما از اینکه علمای غربی و هنردوستان آنها در معرفی آثار هنری ایران تا حد فداکاری اقدامات شایسته نموده اند سپاس و امتنان فراوان داریم و قمت مهمی از شهرت و اشناع هنر ایران را در دنیا مدیون زحمات طاقت فرسا و عتق پاک بزرگان با کفایت و انصاف و هنر شناس میدانیم . ولی هستند هنرهائی که هنرمندان ما سالها از عمر گرانه های خود را مصرف آن نموده اند ولی این آثار گرامی چنانچه باید مورد توجه شرق شناسان واقع نشده با اصولاً آنها نمیتوانسته اند در مورد آن اظهار نظر نمایند و به همین دلیل هم این آثار ارزنده شهرت و ارزش واقعی خود را بدست نیابوده اند . درست است که در کتب آنها از این آثار نامی برده شده ولی عظمت و اهمیت آن آشکار نشده است .

از همان بدو اسلام تا قبل از پیدایش چاپ قمت عظیمی از قدرت هنری هنرمندان ما محروم و تنظیم و تزیین قرآن مجید شده است . یعنی يك ملت هنرمند در حدود یک هزار و دویست سال در مورد نوشتن - خط و تذهیب سر لوحه - جلد و تزیین قرآن کتاب آسمانی پیغمبر خود صمیمانه و با فداکاری حیرت آوری کوشیده است . و آثاری بوجود آورده است که هریک از آنها شاهکاری از قدرت هنر بشری میباشد و باید اذعان کرد که حتی بین خود ما ایرانیان از هزار نفر یکی بدرجه عظمت دنیائی و قدرت این هنرنمایی و قوف ندارند . و حق این هنر بزرگ که نمونه آن شاهکار مقدسی میباشد بهیچوجه ادا نشده . . پس از قرآن کتب دعا و کتب مذهبی - علوم دعاها

وزیارت نامدها و آثار مذهبی دیگر قرار دارند که در همه آنها قدرت هنر و ایمان جلوه گراست .  
و هنرمندان ما که از نقاشی ممنوع بوده اند ذوق و قدرت خود را در خط و تزیینات آن بکار  
برده اند . و متأسفانه غالباً گم نام مانده اند .

مسئله ظروف مسی و ظروف مذهبی - السه و وسائل مذهبی - هنرنمایی برچوب بطرق  
مختلف و غیره و غیره - مسائل بسیاری هستند که چنانچه باید مورد توجه قرار نگرفته اند .

مسئله خط و خطاطان و هنرنمایی های آنها داستان شیرین و بی انتهای است که اروپاییان  
با وجود ادعان به اهمیت آن هرگز نمیتوانستند به عمق آن وارد شده و از لطافت و هنرنماییهای آن  
لذت ببرند . خوشبختانه مجله هنر و مردم در چند شماره اخیر آنرا مورد توجه قرار دادند و جای  
خوشوقتی است که نمونه های عالی این هنر در دسترس میباشند و همیشه میتوان منتشر نمود .

این خواننده هنردوست سپس درباره آشنای معالیمی پیرامون این دسته از هنرهای ملی  
نویسبهائی نموده اند و ما ضمن تشکر از توجه ایشان کوشش خواهیم کرد تا این نویسبهها مورد  
توجه قرار گیرد .

درباره دوم مقاله - دوست عزیز آقای حسین جلالی درباره مقاله « بررسی وجود مشترک  
هنری میان ایران - ترکیه و پاکستان » و « در جستجوی شهرهای گمشده » مطالبی مرقوم داشته اند  
که عیباً برای نویسندگان مقالات مزبور فرستاده شد .

کتاب کلید نگارش - آقای مهدی برهانی خواننده گرامی ما اطلاعاتی درباره کتاب  
کلید نگارش بقلم مجدالدین خواسته اند .

از این کتاب يك فتوکپی در دفتر مجله موجود است که در صورتیکه آقای برهانی مایل  
باشند برای مطالعه در اختیارشان قرار خواهیم داد .

#### پاسخهای کوتاه

آقای نادر حقانی - اسکو - درباره مقاله مندرج در شماره مهرماه این مجله در صفحه ۳۰  
شماره ۲۹ توضیحات کافی داده شده است . درباره مقاله مقبره نادرشاه بموقع اقدام خواهد شد .  
آقای حسین تقوی - تهران - نویسنده مورد بحث فعلاً در تهران نیستند .  
آقای علی مرادمند - برخی از شمارهها موجود است .

#### یوزش

در شماره ۳۶ مجله هنر و مردم مقاله « چگونه از ساختمانهای تاریخی نگهداری کنیم »  
مربوط به آقای اکبر تجویدی بود است که اشتباهاً چاپ شده بود .